جامع القوانین
از
خلیفه ع

جامع القوانین

از

خلیفه ح

جامع القوانین

از

خلیفه ع

یا فتاح

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

ستایش و نیایش مر احدی را که کاتب فصاحت بیان
خرد دانش وران از تحریر انشای ثنای بیکرانش
چون قلم سرگردانست و منشی بلاغت نشان دانش
خرد پروران از تقریر املای وصف بی پایانش خامه وار
بریده زبان قطعه صانعی کز کمال عز و جلال ؛ در ثنایش
زبان ناطقه لال ؛ آنکه کنه حقیقتش برتر ؛ از قیاس و
گمان و وهم و خیال ؛ تقدست صفاته عن احاطه ترقیم الاقلام

و منزه ذاته من ادراک ذوی الافهام و تحفه درود در ان
عاقبت محمود که آیت فیض هدایت و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین گلی ست از گلشن افضال او و منطوق
لازم الوثوق لولاک لما خلقت الافلاک حرفیست
از دفتر کمال او رباعی آن مالک ملک شرع و دین بود
کشاف دقایق یقین بود بر اوج پیمبری و آدم
در تحت ثرا بما و طین بود و علی آله العظام و اصحابه الکرام
باد اما بعد آنکه من هیچمدان خوشه چین خرمن ارباب
سخن را که از جفا کاری سپهر بی مهر منظومه خاطر آشفته
دارم و دل سرد لاله سانم بداغ محنت و درد بد
من بر مراد دل نرسید فرحت از من برخ نقاب کشید

هر زمانم

هر زمانم آلم کند پامال شربت غم دهد بجای زلال از هموم
غم بباغ وجود هرگز این غنچه دلم نگشود مثل من نیست — بمعنی جسم
در جهان ثانی حرف خوانی ز لوح نادانی مثل که عیسم همه از
سر تا پا نور هنر کی شوم سخن آرا فهم نامم کنی به هیچ شکرف
از سر مصرع ار تو گیری حرف هنگام طالب علمی بلده
قنوج که بدیده تنگ طرفان خورده بین شکل قنوج
می آید و بچشم دانا دلان سخن آفرین صورت فتوح
می نماید فی مقامیست فیض آگین که علم و عمل عالمان
عظیم الشانش علم بر آسمان بر افراخته و خطه ایست
دل نشین که عمل معلم عاملان رفیع المکانش مشعل آفتاب را
درخشان ساخته حذاقت پیشگان راست گفتارش

معجزه آموز عیسوی و صداقت اندیشگان درست کردارش
چراغ افروز موسوی و مهندسان دوربینش از سمک
تا سماک کاشف استار و منجمان دقیقه گزینش از ثری
تا فلک الافلاک واقف اسرار شاهدان جادو طرازش
به تازه ادای تسخیر دل پاکان نموده و گلعذاران سحر سازش
به نکته سرائی شکیب از دل قدسیان ربوده هنگام
سطوع شمع جمال خوبانش چراغ آفتاب را شام بی اختیار
بر زمین می اندازد و وقت طلوع مهر عارض سیمبرانش
صبح گوهر انجم از غایت اضطرار نثار می سازد قطعه
بهر کوچه آتش گلرخان ره بورد ؛ تو گوی گلستان
شد کوچه گرد ؛ همه حسن سنج و لطافت آشناش

باغش

باغش گل گشته رنگین لباس ؛ گلستانیست که تماشا
طرازش سد سکندری تواند بست بهشتی است که
مدح پردازش بر مسند جم تواند نشست صحنش بدلگشائی
چون چهره پری رویان دلکش روشنش بساز دیده امید
شاهدش نظر سای چون زلف مسلسل مهوشش دست
انداز گردن خورشید لطافت انهارش چشمه کوثر را
آب داده طراوت اشجارش ابواب فرح بر روی
نظاره گیان گشاده بیت زهی صفای عمارت که در تماشایش
بدیده باز نگردد نگاه از دیوار ؛ وفور خواهش دوستان
محبت اساس دقیقه شناس که هنگامه موافقت گرم
داشتند تخم مصادقت در مزرع دل میکاشتند

بران آورد که باجتماع مکاتیب مرسوله که بخدمت بزرگان
و عزیزان اتفاق افتاده بود بپردازد که هرگاه گردش
دور دوار چون حروف خود از بساط سراپا انبساط
قرب حضور دور گرداند در زمان مفارقت یادگاری
بماند این قلیل البضاعت بحکم واجب الاطاعت
بعضی از ان فراهم آورده این کتاب را مسمی بجامع القوانین
نموده بچهار فصل مرتب ساخت بطوالت کلام که
باعث از تکلیف تمام میداد نپرداخت **بیت** در سلک
نثر چون در نا سفته سفته شد مجموعه فضایل تاریخ
گفته شد فصل اول در مکتوبات فصل دویم در رقعات
فصل سیوم مشتمل بر دو قسم قسم اول در مراسلات
تهنیت امر

نام کتاب

تهنیت امیر قسم دویم در مکاتبات تعزیت انگه فصل چهارم
در اداب و القاب و خاتمه کتاب اگرچه نظر بر رعایت
مناسبت مناسب ان بود که اداب و القاب داخل
فصل اول مینمود لیکن از انجا که باعتبار قول هو الاول
هو الاخر اول باخر نسبتی دارد در فصل اخر تحریر یافت
و برین تقدیر اطراد نکته دلپذیر در مکاتیب صغیر و کبیر
ناگزیر است التماس از صبح نقصان معنی رس و معنی رسان
صبح نفس که از خطا بعین عطا بین در ابرو نمی گذارند
و از رهگذر کمال خوبی عیب راهنری مینداند است
که بمقتضای فحوای کلام الانسان مرکب من الخطای
و النسیان **بیت** بقدر وسع در اصلاح کوشند اگر

اصلاح خواهند بپوشند فصل اول در مکتوبات مکتوب اول
بجناب ارشاد مآب قدوة السالکین زبدة العارفین
یگانه حضرت صمدیت مقرب بساط احدیت مقبول
بارگاه بیچون میان شیخ پیر محمد زینت بخش سلون
تحریر یافت بیت آرزو دارم که خاک آن قدم توتیای
چشم سازم دم بدم ؛ کمترین عقیدت گزین خلیفه
طالب علم آداب تسلیمات معتقدانه و آداب کورنشات
نیازمندانه بجا آورده بموقف عرض حاشیه نشینان
بساط فیض مناط انجمن هدایت موطن انقبله ارباب
تحقیق و توحید کعبه اصحاب تدقیق و توحید تجرید مخزن
لطایف انسیه معدن صحایف قدسیه کریم الاخلاق
عمیم الاشفاق

عمیم الاشفاق حضرت پیر دستگیر مد الله ظلال کماله میرساند
اگرچه بحکم بیت مولوی جامی بیت نه تنها عشق از دیدار
خیزد ؛ بسا کین دولت از گفتار خیزد ؛ این فدوی
جانثار از مدت بسیار آرزوی پای بوس ناصیه سایان
آستان فیض نشان که اکسیر مس وجود فروغ بخش
بینشا فی سجود است فوق الحد دارد لاکن بیت زنش بمکتب
غم عشق لاغری کردم ؛ تنم چو کاغذ مسطر کشیده می ماند ؛
قطع مسافت بعید رامر دشوار دانسته از حصول
این دولت فیض وصول را موقوف بر وقت دانسته
باظهار حقیقت حال خیریت اشتمال خود می پردازد و آن
این است که این شکسته بال از مدت یکسال بسبب

آزار چشم که از بن مو شعله آتشین سر بر میزد خاطرتی
دانست که برکس مباد بل بهیچکس مبادا الحمد لله اگرچه در مقولا
بکرم شافی بی همال و به یمن توجهات کریمانه انقبله اتانی
وامال که بیمین و یسار این خاکسار سر ابا انکسار بود
ازان عذاب الیم تخفیف یافته و سیلاب از چشمی
زایل شده اما از بار مژه و غبار چشم که از تاب آفتاب
حجاب طلب است در گرداب اضطراب انداخت
تا حال مایل به تیرگی است سکه وش نگردیده
معهذا رباعی صبری نه که از عشق به پرهیزم من
بختی نکه با دوست در آمیزم من ‌ دستی نه که
با قضا در آویزم من ‌ پایی نه که از میان بگریزم من

ازانجا که

ازانجا که ذات قدسی صفات وسیله شفای بیماران
صورت و معنی است ذره بمقدار امیدوار دستگیری هاست
درینصورت بمقتضای فیض عام انقبله انام امیدوار است
که اگر آفتاب توجه خاص در باب ذره بمقدار [illegible] تابد او است
هر آئینه از گرداب اضطراب مناص یابد بیت یک نظر فرما
که مستغنی شوم ز ابنای جنس ‌ سگ که شد منظور
نجم الدین سگان را سرورست ‌ پیوسته خورشید
عظمت اوج بر اوج و دریای رحمت موج در موج باد
مکتوب دویم بگرامی خدمت فیض موهبت مشفق
مهربان عمیم الامتنان مجمع الفضایل منبع الفواضل
مرشد کامل هادی آگاه دل حضرت حافظجی مدالله

ظلال کرامت نواله مشتمل بر استغنای جریده و استدعای
رقیمهٔ کریمه تحریر یافت **بیت** توئی مقصود گر مشغول غیرم
توئی معبود گر سر در نیک دیرم ای عطا پاش خطا
پوش وای جرم بخش عذر نیوش ذره بمقدار
که تا این مدت خود را بارسال عرایض فرا یاد نقله
مترشدان راسخ الاعتقاد کعبه مستفیضان و اتقیا الانقیاد
نداد و نه آن بود که در ادای لوازم خدمت کما آمد
عبودیت کیشان عقیدت اندیش و طریقهٔ عقیدت
اندیشان عبودیت کیش است قصوری راه یافته
بل از رهگذر انفعال کمال اینکه بوقت آمدن از
سعادت اندوزان حضور موفور السرور رخصت نشنیده
نتوانست

نتوانست حقیقت حال را بقلم آورد **بیت** یاد تو شب و
روز قرین دلمست لطف و کرمت گوشه نشین دلمست
از حلقهٔ بندگیت بیرون نروم تا نقش حیات در
نگین دلمست ضمیر آگاه کمترین عقیدت گزین هیچ
سعادتی به ازین نمیداند که خاک قدم پاک را توتیای
دیدهٔ اولی الابصار است سرمهٔ چشم خود گرداند بحکم آنکه
اگر آفتاب تابان ذره بیجان را باکرام شاد نماید چه دور
و اگر سلیمان زمان مورچهٔ بی زبان را بپیام یاد فرماید
چه قصور امیدوار است که در باب رفع ندامت این سراپا
ملامت نوازشنامهٔ فیض آمود مزین بمهر خاص که چشم
سرمه ناک شناید مقصود توانند بعد ورود یابد که این مسکین
بی تسکین سر افتخار بفلک اقتدار رساید شادان و فرحا

باز بخدمت بار یافتگان حضور آید بیت گر تو ز لطف و
کرم در نشان من ❁ جلوه طاعت دهد عصیان من ❁
سایه بلند پایه هدایت و ارشاد مخلد مستدام باد تا
یوم التناد مکتوب سیوم در جواب عنایت نامه فیض شمامه
قبله ارباب فضایل کعبه اصحاب فواضل ظاهر و باطن سرور
مولوی شیخ عبد الغفور زینت بخش بالگرام ارقام یافت
قطعه گر شاه تفقد بگدایی بکند ❁ ور لطف و نظر به بینوایی
بکند ❁ از دست گدای بینوا ناید هیچ ❁ جز آنکه بصدق دل
دعایی بکند ❁ پیوسته ذات قدسی صفات آن مجمع
فیوض سبحانی منبع علوم روحانی کاشف دقایق معقول
و منقول واقف حقایق فروع و اصول مقتدای کاروان
منازل تحقیق پیشوای ره روان مراحل تدقیق مهربا

سراپا

سراپا لطف و الاحسان حضرت میان جی مد ظله جلال
ظلال کمال نواله فیض بخشای عقیدت انتمایان عبودیت
گرای هدایت فرمای عبودیت گرایان عقیدت انتما
باد کمترین عقیدت گزین خلیفه طالب علم بعد ادای آداب
تسلیمات فراوان و کورنشات بی پایان معروض سعادت
اندوزان حضور موفور السرور میگرداند که بتشرف ورود
سرفراز نامه نوازش نمود که مشتمل بر استطلاع مانده بعد
مقبول درگاه صمد میان ابو محمد مرقوم قلم فیض توامان
گردیده بود جبین نیاز بسجود معبود حقیقی سود قبله گاها میا
ابو محمد خود راه عدم اخلاص در پیش گرفتند بی آنکه
به بنده خبر شود بقصد طالب علمی قصبات رفتند و پاس
سخن خود نکرده قرار داد حضوری را بر باد دادند و

ابواب آلم بر روی دوستان همدم کشادند و نظر
برین نکردند که در محبت و صداقت بتجاوز یک نقطه
محنت کشیدن و صورت صد آفت دیدن است
غرض حکایت و شکایت آنعزیز که بان مهربانیها
آنحضرت از خدمت فیض موهبت جدا شده بقلم
نمیکشد و بمیزان بیان نمی سنجد ضمیر آگاها بحکم آنکه م
نخواهد این چمن از سرو و لاله خالی ماند ** یکی همیرود و دیگری
همی آید ** از رفتن ایشان بر دل فیض منزل که نمونه
لوح محفوظ است غباری نخواهد نشست و شرح دلپذیر
معمای بی نظیر مقبول کونین میر حسین نور الله مرقده
نقل بر داشته بخدمت سامی مرسول داشته
منظر فیض اثر خواهد گذشت حقیقت این بود عرض نمود
ظلکم

ظلکم ممدود باد **مکتوب چهارم** فراق نامهٔ جان گداز بخدمت یار
دلنواز سراپا ناز نگارش یافت **بیت** حسن تو همیشه در فزون باد
رویت همه ساله لاله گون باد ** تا وسمه مشکبار غالیه مویان
نازنین سنگین بخشهای خونین جگران سپهر است و صفحه رخسار
مهوشان زهره جبین رشک فرمای ماه و مهر نهال جمال آن
طراوت بخش امانی و آمال نضارت بخش حدیقه کامرانی گل گونه
عارض خوبی خال چهره محبوبی سواد دیده وداد سرمه چشم
اتحاد مقبول ایزد جهان آفرین میان شهاب الدین رنگ
افروز گل ناله اموز بلبل باد بعد مراتب سوز و گداز جان دهی که آتش
انداز کاشانه دانش و آگهی است باظهار حقیقت زمان هجران
می پردازد و دل را از شداید حرمان خالی میسازد جانان بان
قامت سرو رفتار که در چمن رعنای شاد است و بان سنبل

گره دار که بصد زینهای زنجیر گردن افتابست وبان قوس
عنبرین که بحبته صید امن داماں دل ها شکیبا زه کشیده و
بان نرگس نیم خواب مست که در سایه چتر مشکین تکیه بر
گل زده وبان مژگان فتنه کیش که ناوک سینه امیدست
وبان خال مشکین که مردمک دیده خورشیدست وبان دهان
غنچه آیین که راه اندیشه در وگم است وبان لعل شکر خنده که
بیوسته چون گل صبح متبسم است که تا از بزم وصالت مانند حلقه در
بیرون شده ام قامتم چون هلال ابروانت از غم خمیده و تنم
چون موی زلفت هزاران هزار پیچ وتاب دیده از بار گرانی
ناتوانی سرم چون حلقه در با قدم همراز است و دلم چون لب نی با چندین
اه وناله دمساز گوهر اشکم چون صیت جمالت آویزه گوش ماهی
گشته و سنبل دود آهم چون زلف مشکینت بر ماه هاله زده
باغبان قضا و قدر نهال وجودم در حدیقه گیتی مگر بحبته

صرصر فراق

صرصر فراق پرورده چمن طراز روزگار ریاحین عیشم را از چشمه غم
اب داده که غنچه سربسته دلم از نسیم بهاری لب نمیگشاید و چمن
طبعم از گریه ابر آذری بخنده نمیگراید **بیت** زجوش گریه اشکم
گشت گلگون ۞ شده مژگان من فواره خون ۞ خوش آن
ساعت مسعود و زمان محمود که خاک آستان دولت نشان را
توتیای چشم خود سازد و سینه محنت کشیده را از غم و الم جدایی
بپردازد و دل بوسیله قاصد و پیغام نغمه محبت رو برو سراید
و زبان اخلاص بیان حکایت فراق و داستان اشتیاق
مفصل ادا نماید **رباعی** تو باشی از غرور حسن مدهوش ۞
من از حیرت کنم خود را فراموش ۞ بعشوه بشکنی مهر دهانم ۞
کنی گویا بچشم خود زبانم ۞ بگویم قصه بیخوابی خویش ۞ بخوانم نامه
بی تابی خویش ۞ جوابی بشنوم زان لعل سیراب ۞ که از بزم
وصالم بهره می یاب ۞ **مکتوب منجم** در جواب دوست سراسر

مخبر بی بوست صادق الوداد میان محمد مراد کمانی که فرستاده
بودند تحریر یافت **بیت** زهی سعادت آنکس که یارش آرد یاد
کند ز بند غم و محنت و الم آزاد ٭ بیک هنر گام آن مقبول
انام گل گلزار معانی بلبل شاخسار نکته دانی شهسوار میدان
سخنوری بهار بوستان هنرپروری زاد الله عمره و قدره
در فرخنده ایام بهجت گستر شتهام کمانی که خجلت ده ابروی
مهوشان دلارام بل هلال مثال انگشت نمای منظور خاص و عام
بود رسانید خاطر این حلقه بگوش را که بگوشه حرمان هدف تیر هجران
تواند بود از بار گران کشاکش حزن و ملال سبکدوش گردانیدند
بسی سر بلندم ز احسان دوست ٭ دل و جان من هر دو
قربان اوست ٭ قسم باسم پروردگاری که رشته جان در
قبضه اقتدار اوست اگر این گوشه نشین حرمان در مقابل

این عطیه

این عطیه مرضیه تیر قامت ناتوان را کمان سازد روا است اگر
بمیدان وفا در آمده بسی سر قربان نماید بجا است تا که قوس
قزح بخط رنگارنگ صفحه زرین چرخ برین بیاراید و عطارد رقم
زود انگشت قبول بر لوح جبین اهل زمین ثبت نماید زرشته
دولت و اقبال در قبضه مراد و الا نژاد باد بالنون و الصاد
مکتوب ششم در جواب تلمیذ تیز تمیز میان عبد العزیز مشتمل بر ترغیب
کسب علوم فیض لزوم تحریر یافت **بیت** ادب تاجیست از
لطف الهی ٭ بنه بر سر برو هر جا که خواهی ٭ مکتوب بهجت اسلوب
آن نادر العصر سر ورق نسخه اختصاص مجموعه وفا و اخلاص
مشتمل بر صلاح بر بی قصد طالب علمی قصبات که بعد ایام شب برات
صورت بند و رسید خاطر را قرین مسرت و شادمانی گردانید
اگرچه این کاسد قماش امتیاز سیاه و سفید ندارد اما بهر حال
این مشتاق سوخته آتش فراق کم و بیش هر حرف دوستانه

که بعقل ناقص خود معقول می پندارد و نظر نموده بی تکلفانه
بقلم می آرد و آن این است طالب صادق که ظاهرش همرنگ
باطن است بمقتضای کلام خیر الانام اطلبوا العلم ولو کان بالصین
تا رنج غربت شدت بر خود نه پسندد و گنج مطلب بر ندارد
تا غلام وار کمر خدمت بر میان نه بندد و دامن مقصود فرا چنگ
نه آرد و آری شمشیر از نیام بر نیارد و در معرکه مردان سرخروی
نه نماید چامن اگر موجب خبر خیر البشر السفر وسیلة الظفر زبردستی
بامال تا از زاویه خمول سر وا کرده شداید سفر را بر خود گوارا نکند
هر آینه به تحصیل کسب کمال بالادستی بر ابنای جنس خود نه بیند برادر من
بحکم آنکه تا این کس تیروار از قوس خانه بر نجهد بهدف مراد
سر نه نهد **بیت** بسفر رفتنت مبارک باد ** بسلامت روی و
باز آیی ** الله تعالی آن یگانه روزگار را از دست خلال آفات
دور دوار که دفتر جمعیتش ابتر است بر کنار داشته بعلمی که

باوجود

باوجود ضرر ترقی بدرجه رسانا د و بعمل در زمره مقبولان خود
گرداناد **مکتوب هفتم** در شکایت سپهر ستمگر و استدعای
نامه محبت شماره **قطعه** ما گرچه با شکسته بصحرا نشسته ایم **
اما از آب دیده بدریا نشسته ایم ** اغشته صد هزار کدورت
بزیر چرخ ** مانند درد در ته مینا نشسته ایم ** بر ضمیر صداقت
پذیر آن یگانه آفاق مجمع الاخلاق میان شیخ اسحاق پوشیده
مباد و وسیله دار سر ابا نثار از آن باز که از بساط انبساط بزم
حضور مسرت فیض نما گنجور دور افتاده دست بر دیل محمل دوری همیشه
فرزین بند اندیشه منصوبه عیش را شکست داده هزاران هزار
از ثبت جور و جفا بر جان ناتوان تاخته ابواب رنج و غبار بر روی
دل ناشکیبا گشاده پیاده وار سراسیمه ساخته در مصورات اگر نسیم عنبر
شمیم توجه عمیم بر گشت زار حال مشتاقان نزار وزیده خاطر

مخلصان قدیم را چون گل شگفته گردانید هر آینه بازی محبت
محبان صمیم قایم ماند مصرع شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را
تاریخ بساط زمین و زمان که از تاب آفتاب درخشان باشد
بعنایت تامات ایزد سبحان توسن بهجت و آرام رام
باد مکتوب منتم بهاریه بموجب فرمایش عزیزی تحریر
یافت بیت وقتیست که گل برفکند پرده ز رخ باز
زان سان که ز فانوس چراغی بدر آید از آنجا که باغبان
قدرت جار چمن گیتی را از نفحات سحاب مکرمت نگاهبانی
متنوعه زیب زینت بخشیده سیراب گردانید آرزو دارد
که حرفی چند در وصف شاهدان چمن و شگفته جبینان
گلشن که غمزدگان را سرمایه بهجت و نشاط افزاید و غمگین
خاطران را پیرایه مسرت و انبساط است بر روی قلم آرد

بر ضمیر

بر ضمیر منیر حدیقه پیرایان بهار معانی و نغمه سرایان گلزار نکته
دانی پوشیده مباد که در آنوقت خوش و موسم دلکش
که نسیم عنبرشمیم طراوت بخش نوباوه های رنگین بست خسرو گل
بصد ناز و تجمل بر تخت چمن نشسته سرو با هزاران تذرو چون
خادمان کمر بسته با جان غم آلوده بلبلان حال این مقوله
ادا نموده بیت سرو در باغ بیک پای ستاده است نگر
بر کاب تو رود گر بود دستهای دگر سوسن کبود
بهزار زبان شوق و ثنا در گفت و گو بیت در روش
حسن ناز مست بسی خوش نما غمزه بطرز ستم عشوه برنگ جفا
لاله خونین پیاله با داغ دل آلوده مقدمه حب جاه خود را در
جستجو بیت لب با لب است ز خون جگر پیاله ما دم نخست چنین
شد مگر حواله ما نرگس مجنون وار به تماشای لیلی گلزار از

دو در چشم کشاده و این نکته موزون بلبلان وقت سرودن
داده **بیت** بازای که در سوز و گداز مبینی * بیداری شبهای
درازم مبینی * سنبل مشکین با وجود پیچتاب عتاب گل
در دعا گذاری **بیت** از بهر دفع چشم بد از روی خوب تو *
سیاره ها سپند شوند مجمر آفتاب * سمن سیمین بدن تلافی
اداب لوازم جان نثاری **بیت** باز آمدم که سجده آن
خاکپا کنم * گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم * در چنین چمن
نضارت آگین بلبل ترانه ساز با دل آرزومند در سوز و
گداز و از خموشی گل سرا پا نیاز با جان مستمند سخن پرداز **بیت**
تغافلی تو مرا به نماید از لطفت * که این بهر کس و آن خاصه
از برای منست * گاهی از بهار یار دامن دامن گل عیش
چیده و گاهی از باد خزان فراق صبح وار گریبان دریده عتی

جام دلش

جام دلش از باده مسرت و نشاط لبالب و دمی جان غمگینش
از غایت مدهوشی بهجت و انبساط را در طلب زبانی چون گل
شگفتگی هم آغوش و ترنم گویان و لحظه چون غنچه با تنگدلی در
جوش و معشوق جویان آری **بیت** دو گونه رنج و عذابست
جان مجنون را * بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی * بس کن
بس کن که داستان آتش ریز عشق به تحریر در نیاید و این نایره
شعله خیز به تقریر فرو نشاید **بیت** قلم بشکن سیاهی ریز کاغذ
سوز دم در کش * حسن این قصه عشق است در دفتر نمیگنجد *

مکتوب نهم بخدمت گرامی خلاصه خاندان اصطفا نقاوه
دودمان ارتضا شرافت و نجابت دستگاه میر خیر الله بلگرامی
تحریر یافت بر ضمیر خورشید نظر آن زینت افزای محفل سخن
رونق بخشای مضامین نو و کهن نگاه آموز چشم بینش چراغ افروز

بزم آفرینش نمک خوان اهلیت مبدع قوانین مروت مخترع آیین
فتوت مجمع الاخلاق منبع الاشفاق اختر منیر برج نقابت گوهر
بی نظیر درج نجابت واضح و لایح خواهد بود بوصول مژده بهجت
افزای آنکه بعد انجام ایام ماه صیام که وعده بعید نیست کلبه
احزان بیت‌ستان صورت و معنی را بشرف لزوم رشک گلستان قدوم میمنت
سازند سلسله جنبان بزم نشاط و شیرازه بند مجموعه انبساط
گردانید قطعه ای آمدنت باعث آبادی ما ذکر تو بود زمزمه
شادی ما ما را چه بود که تا نثارت سازم قربان سر تو باد
آزادی ما اگرچه در عالم معنی دیده بوساطت باصره نظر بر
روی شاهد مقصود میگشاید و دل غمدیده بی معانقه جسمانی
مشاهده روحانی مینماید بحکم آنکه بیت وعده وصل چون
شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد دوستدار سراپا
نثار

نثار از غایت اضطرار در شاه راه انتظار مصرع چون گوش
روزه دار بر الله اکبر است مسبب حقیقی زودتر لطیفه برانگیزد
که حجاب نامه و پیغام از میان برخیزد بیت بی تو جان قطره ایست
بر لب شوق در تو دیر آمدی چکید اینک کاغذ تمام گردید
و قلم انجار رسید سر شکست مکتوب دهم در جواب صداقت
پناه فضیلت دستگاه میان عبد الشکور بن شیخ نور متوطن بلده
فاخره جونپور مشتمله جفا کاری فلک ستم کیش و دل آزاری دور
جور اندیش تحریر یافت ورود رقیمه اشفاق امود که بعد امضای
مدت کثیر بمصحوب شیخ مسعود نگارش یافته اگرچه در بادی النظر
دل اخلاص منزل را مسرور و مبتهج ساخت اما مطالعه حقیقت
حال ایشان که با وجود چندین تکاپو هنوز روز اول است
در گرداب اضطراب اند آتش الغم بر سراپا دانش و تیمار گردش

گردون دون پرست بانجار که دانا بمکر و حیله اش گرفتار
و نادان را یار غمگسار است نمیتوان حرف زد که درین روز
بازار نادانی پست کم فطرتان کج نهاد که از غایت کم فهمی فرقی
میان من و ان نمیدانند و برغم کسب کمال سر بفلک میکشند
و بلند حوصلگان والا نژاد که از نهایت دوربینی سرنوشت
انجام را از ناصیه آغاز میخوانند و بجای آب زلال جام دُرد آمیز
درد میچشند بیت اسب تازی شده مجروح بزیر پالان
طوق زرین همه در گردن خر می بینیم معالجه کجاست که معده
زمانه را از اخلاط فاسده مواد صاف و ذمیمه پاک و صاف نموده
بصلاح آورد و نوشش داروی که در ازاله امراض نادانی و نابخردانی
سپهر بی مهر دم عیسوی بکار برد بهر حال بمقتضای دانش کمال
آنکه تا مدت ایام زندگانی همه وقت بکشاده پیشانی در عیش و
کامرانی

کامرانی باید بود و گل و خار عشرت و عسرت را گماشته باغبان
حقیقی انگاشته لب چون و چرا نباید گشود بیت بدرد و صاف
ترا حکم نیست دم درکش که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف است
الله تعالی بمدارج اعلی رساناد و ما و دوستان راسخ الوداد
از ضمیر خلت تصویران یگانه کارخانه تقدیر را فراموش نگرداناد
بحق صاحب جهد و اهل جهاد مکتوب یازدهم بخدمت فضایل
پناه فواضل دستگاه شیخ امان الله مشتمل بر رسیدن ابیات
تازه مضمون و سفارش دوست صداقت مشحون تحریر یافت
نتایج طبع صافی و ذهن وافی الصورت وان معنی و معنی
شناس صورت که دانشوران نکته پرور را محکی است قابل
و نکته پروران دانشور را معیاریست کامل بهجت افزای
دلهای حزین و مسرت پیرای جانهای اندوهگین باد

بعد ابراز شوق که گذارش و نگارش نمی پردازد و در معرض
بیان جا نمیگیرد مشهود ضمیر فیض اموز میگرداند رباعی طبع
زادان مجمع مروت و اتحاد منبع فتوت و وداد که بر چهار
مصرعش چون اربع عناصر حکم مساوات داشتند مکانی
که از نظم و نثر تعلق مانند نقطهٔ انتخاب بر کنار بوده میکند ابد را
این غمخوران بیت الحزن و ملال جدای و تنهایی را همدوش
شادمانی تازه و هم اغوش کامرانی بی اندازه کرداند بیت
با ما دوست کو دوستان را ∴ غذای دل و راحت
جان فرستد ∴ رجا که همبرین آیین ضیافت طبع محزون
باشعار تازه مضمون که از قلم مریم شکم ان مقبول بارگاه
ایزد جهان آفرین نقش پذیر دلازم شناسند سخن پناهی
دوست صداقت گزین محمد امین بجهت معامله چند قطعه

زمین

زمین که در سرکار صدر رفیع القدر دارد بخدمت میر سید یقین که
در انجام کار آن یگانه روزگار این دوستدار سراپا انکسار
را رهین منت بیشمار خواهند فرمود بیت بود تا خاطر از فکر سخن
شاد ∴ دور تو مامن اهل سخن باد ∴ مکتوب دوازدهم بخدمت
نقابت پناه اقبال مرتبت شوکت و اجلال منزلت مرجع اصحاب
فضایل مجمع ارباب فواضل قدر شناس اهل هنر میر حسین امین
هر گنه انوب نکر مشتمله استدعای واگذاشت محصول زمین
مدد معاش تحریر یافت بیت شکر فیض تو چمن چون نکند ابر بهار ∴
که اگر خار و گر گل همه پرورده تست ∴ مسند دولت و اقبال و سیاده
جاه و جلال بوجود منبع الجود امتشفق مهربان مکرم عمیم الامتنان
حضرت میر صاحب جوزاداله قدره زیب گیر و زینت پذیر
باد خیراندیش عقیدت کیش خلیفه طالب علم بعد از ادای

اوراق تسلیمات مندگی سمات خود را فراماید و ضمیر صافی پذیر سعادت
آگاه اندوزان حضور فیض گنجور رسیده باد اگرچه امیدواری با استماع
خوبیهای ذاتی و صفاتی اخلاق مهربان آرزوی ملازمت
سراسر مرتبت بدرجه کمال دارد ولیکن بموجب کل امر مرهون
باوقات تنها حصول این دولت فیض وصول را موقوف بر وقت
دانسته مدعای واجب العرض می پردازد و آن اینست که منش
ازین منشیخت پناه رفعت دستگاه شیخ محمد رضا امین خالصه شریفه از
رهگذر عدم وجه کفاف متعلقان این کمترین مواز سی بیگه زمین
نصفیه مدد معاش در سواد موضع رسول آباد عمله پرگنه اتوب نگر
برضامندی مالکان باین قلیل البضاعت عنایت نموده بودند
محصول یک فصل خود در ایام بحالی ایشان بوابستگان این
پریشان رسیده بود بعد از آنکه این هیچمدان از غایت شوق
کسب

کسب علم باعتماد مهربانی عاملان حال و استقبال که برآینه تفقد بر
حال بیکسان شکسته بال خواهند بود [illegible] شده اید سفر را که صورت سقر
دارد اختیار نموده بعد ازان اشنا پرگنه مرقوم بقدوم میمنت لزوم
صاحب کریم الاخلاق عمیم الاشفاق رشک چمن گردید ازان باز
باوجود فیض عام آن خیر الکرام از محصول زمین مسطور بانجاعه نان
طلب جان ملت یکدانه نرسید بیت هرچه هست از قامت
ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه
نیست [illegible] فقیر سان بیکسان سلامت اگرچه از خبر شدت اثر
محنت شتاء و فقر و فاقه متعلقان روزم چون شب هجران
جانگداز و شبم چون قیامت دراز است لیکن بشکر آنکه
باریافتگان حضور بمقتضای وفور مهربانی غله محصول

وصول یافته را بجای محفوظ امانت نگاه داشته اند رطب اللسان
و عذب البیان است آری مصرع چه غم دیوار امت را
که باشد چون تو پشتیبان ٭ درین صورت از راه کرم
امید اندارد که غله مرقومه محفوظ حواله مالکان موضع کور
شود و وانیده را نیز مترصد توجهات کریمانه مربیانه مستفضان
انجمن هدایت موطن است بیت زمین و آسمان تا برقرار است ٭
بدنیا نام نیکو یاد کار است ٭ تا فرش زمین و زمان از تاب
افتاب درخشان و عرش برین بر چرخ اطلس سایبان است
ساکنان زمین را دعای تزاید دولت و اقبال حرز جان
و حاملان عرش برین را استدعای تضاعف حشمت و
اقبال دور زمان باد بحق رب العباد مکتوب سیزدهم

درجواب

درجواب دوست اخلاص پرور بجان برابر ابو المظفر نگارش یافت
بیت نیم یک لحظه از یاد تو خاموش ٭ فراموشی شده از
من فراموش ٭ مهجور صوری موصول معنوی که تعداد محاسن
اخلاق مجموعه الشمایل محمود الخصایل رطب اللسان و عذب البیان است
اگر شمه از جوش و خروش باطن محبت مواطن بمعرض بیان آرد
برانیه روی خامه تیرگی پذیرد و شعله آتش بنامه در گیرد
آری بیت ز شرح شوق قلم آتش در بر روح الامین افتد
اگر غمنامه هجر تو بر بندم ببال او ٭ لهذا جام دل تو دو منزل را
از باده شوق و آرزومندی ملاقات بهجت سمات و مقالات
فرحت آیات ان نونهال چمن اقبال بالامال نعمه از زر ترشح
و طراوش باز داشته بمطلب پرداخت که بمطالعه مضمون
حلت مشحون رقیمه الوداد خاطر مضطرب را که بوصول مژده

بیت
جوانمردی

خبر حضرت انس را با مروت و فتوت زند و روز آگهی طلب بود
قرین مسرت تازه و عشرت بی اندازه ساخت مصرع
ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی ‹ یقین است
که آن برادر بجان برابر بمجرد سخن همه پسند از شغل عربی
و انشا که هر دو رفیق موافق اند خود را معطل نخواهند داشت
و تحصیل درستی خط که بر خط مهوشان زهره جبین خط
نسخ کشند در مشق شبانه روزی خواهند انگاشت بیت
کسب کمال کن که عزیز جهان شوی ‹ کس بی کمال هیچ
نیرزد عزیز من ‹ اگرچه انغر بسرا با تمیز را در منساب
حرفی زدن حکمت بلقمان آموختن است بمقتضای دل
سوزی که ثمره اتحاد معنویست تمسک دارد و گستاخان
گستاخ بر بینی می آرد مصرع می تراود حکیم آنچه در اوند است
بحکم آنکه

اوداد
بحکم آنکه اول نامه انشاء محبت و اتحاد یاد دو پسندار آن را بهیچ
تواتر و توالی بدست آیند کان انجوانی بتحریر مکاتیب بهجت
اسالیب مسرت افزای خاطر مشتاق خواهند بود چمن عیش
و عشرت به نسیم عنایات رب العزت شگفته و ریان باد
بحضرت النون والصاد مکتوب چهاردهم در جواب
فضایل مرتبت فواضل منزلت خلاصه خاندان مصطفی
نقاوه دودمان مرتضی باعث آرایش مخلصان خیرخواه
سید عبدالله مشتمل اعتذار عدم اظهار لوازم اخلاص
و توقف تسطیر مکاتیب اختصاص با تحریر یافت بیت مژده
ای دل که دگر باد صبا باز آمد ‹ هدهد خوش خبر از طرف سبا باز آمد
رنگین نامه که از لطافت آب رنگش گل بر خود بچیده
داز فیض رایحه مشکبارش بلبلان چمن نکهت گلی را دماغ

شوق عطر آمود گردید در شگفته‌ترین زمانی ورود نمیقه
نضارت افزای بوستان خاطر دوستان گشت آنچه
درباب عدم تسطیر مراسلات مرقوم قلم مریم شیم گشته بود
مخلص ماها از آنجا که بتحریر تمهیدات رسمیه و مطارحات عرفیه
که از بارگاه محبت معنوی بمراحل دور افتاده خاطر صداقت
مآثر بمواصلت روحانی که انفصال جسمانی از و مانع نمیگردد
اکتفا نموده باین نمیسازد و بان نمی پردازد بیت رسول
قاصد و پیغام نامه حاجت نیست ** که در میان من و تو همین
من تو بسم ** اگرچه درین ایام شدت انجام از غایت
بی برگی غنچه وار دل تنگ و از نهایت بینوایی با بخت
مخالف در جنگ سر سخن سرایی و خامه فرسایی نداشت
اما آنچه بجهت عدم حمل برنسیانی حرفی چند از سر ابتهکی
خاطر

خاطر بهیج خورسند بقلم آمد امید که خادم دیرینه را که قوم
پارینه خیال نکرده همین منوال با صدار عنایت نامجات
بهجت آیات تسکین بخش خواهند بود تا گل نغمه آموز بلبل و
بلبل شمع افروز محفل گل است گلشن دولت و اقبال آن
نونهال خیابان چمن فضل و کمال را نضارت بخشای بهار
روزگار باد **مکتوب پانزدهم** در جواب مکتوب بهجت
اسلوب محمد یعقوب مشتمله استدعاء توجه آن محبوب القلوب
درباب مطلوب مرغوب تحریر یافت مطالعه رقیمه الاخلاص
این مخلص سراسر اختصاص را از بند غم و الم خلاص داد
سرمایه بهجت و شادمانی بنیاد نهاد و توجهات کریمانه بحال
این شکسته بال مبذول داشتن و معدن محبت و اتحاد
نسیم الوداد

منتج البدا ور انچه حصول سند نو بر گماشتن یاد از عطوفت
کمال انمرجع الامال میدید جزاکم الله خیرا **بیت** الهی درجهان
باشی با اقبال ✽ جوان بخت و جوان دولت جوان سال ✽ آری
غیر از ذات آن فیض رسان دران شهر بار رسان کیست
که اینقدر تفقد بحال بیکسان فرماید و در انجام مهام خسته دلان
سعی مربیانه نماید بحکم آنکه **مصرع** در خانه اگر کس است یک حرف
بس است ✽ احتیاج نیست که حرفی از اظهار مطلب تکرار
بر نگارد **مصرع** آغاز کرده بر سر انش تا منتها ✽ حسب الحکم
قصیده میر دستگیر حضرت میر قدس الله سره بر کاغذ
رنگین بخط تمکین نویسانیده مصحوب خلاصه احفاد متول
سید عبد الرسول مرسول نموده با نجام خدمتی دیگر لایق

دوستدار

دوستدار باشد متوقع الاشارت تست ترصد که همین نمط نامه
بهنجام بهجت التیام شاد و کام دارند تا بحر کف انگشت و صدف
گوهر ریزیت کف دولت و اقبال آن گوهر صدف فضل و
کمال دریا نوال باد ورب العباد **مکتوب شانزدهم** بخدمت
دوستی که گاه بیگاه مرتکب منهیات می بود و باغوای
ارباب ضلالت راه بطالت می پیمود مشتمل بر ابراز مقدمات
نصایح سمات در ضمن ضوابط العلوم مرقوم نموده **بیت** ولمن
لفظ یاد تو معنی است ✽ معنی از لفظ کی جدا باشد ✽ ایزد
متعال ذات عدیم المثال آن مصدر مکارم اخلاق یگانه
آفاق را از آنچه نباید مفروق هر چه شاید مقرون داراد
دوستدار سراسر وداد که از غایت اتحاد حاضر و غایب
خود را جدا نمی پندارد و اظهار مراتب صفیه شوق که بمیران

دانش صرافان نقود محبت معنوي وزن خس کاسد دارد
مبالغه نموده جوش خروش خاطر را بقلم مي آرد شایسته همت
عالي فطرت انست که بمقتضاي آیه کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
دل خود را از خیالات ذمیمه منکر که دلیل ضلالت است اجوف
ساز دو مردانه و مجردانه الف قامت را بانقیاد و باطن نون
ساخته بمزید تاکید باداي لوازم امر معروف بپردازد از
روي کسر نفس که فتح باب مقصود است همه حرکات و سکنات
را از فاعل حقیقي انگاشته بموجب بیت دلاویز بیت گناه
گرچه نبود اختیار ما حافظا تو طریق ادب کوش گو گناه منست
نیک را بخدا و بد را بخود ضم گرداند تا از طعن مجهول و ضحان
ناقص که برغم مهموز خود ترجیحي و تفضلي بخود میجویند از غایت
خفت عقلي نابینایانه براه خطا مي پویند و سالم ماند اگرچه الحال
تلافي

تلافي افعال منصرفه زمان ماضي بیشتري در هنگامه پردازي
لهو لعب صرف شده بموجب الانسان حریص فیما منع
محال مینماید لیکن اگر طالب صادق که بمساعد توفیق ازلي خود را
بکرده والا شکوه حق نرده که از تعلق دنیا سراپا درد در کنار
بعد بخاطر جمع مشغول ذکر واحد حقیقي میباشد ملحق گرداند بحکم انکه
الصحبت تاثیر باثبات صفات روحاني نفي خطرات
جسماني نموده زمان استقبال را در ضلال نگذارند در صورت
شاید که دري از هدایت غیبي گشاید محبت بنیاد مودت و سکنا
اینهمه مقدمات دلاویز را که في الحقیقت تا زمانه افعال انشائیه
اماني و امال است اگر خلاف قیاس پندارند بعمل نه ارند
تا که شام فراق بصبح وصال ابدال نماید فراموشي را که در باب

محبت جایز نیست از دوستان واجب الاخلاص حذف
سازند دولت و بهجت روز بروز تضاعف پذیرباد
بحرمت النبي واله الامجاد مکتوب مقدمهم بخدمت فضایل
نیاها فواضل دستگاها مقبول حضرت کریم شیخ محمد نعیم
هنگامي که از قصبه پسرن تشریف داشته بودند تحریر یافت
بیت بر هر زمین که بگذري اي نوبهار حسن ** روید بجاي
سبزه براهت ز ار چشم ** مخلص صمیمي هیچ عبارتي به ازین
که در شرح خوبیهاي ذاتي و صفاتي ان قدوه سخن پردازان
معني طراز و زبده معني طرازان سخن پرداز نگارپرداز در کارخانه
دانش و اگهي نمي یابد بحکم این مصرع دلاویز مصرع خاموشي
از ثناي تو حد ثناي تست عنان شبدیز قلم را بمیدان

اظهار

اظهار مطلب مي تابد از ان باز که ان مقبول کرام مایه جمعیت و ارام
آرزومندان محبت گزین را در ظلمات هجران اسکندر وار
همدوش حرمان گذاشته مردم انخوالي را خضر مثال بهره مند
صورت و معني نموده بیت ز سر بگذشت سیلاب جشم بکي
از سر گذشتم بتوانیست ** این نیازمند دیرین که همچون
دریا نمایان سراب فروش این و زبان مشتاقان و
دل فراموش نیست ازین رو که مصرع هرچه ان خسرو کند
شیرین بود ** همه جا و همه حال خیال جمال انسرمایه فضل و
کمال را مطمح نظر دارد و در عالم معني خود را از بهره اندوزان
انجمن حضور میشمارد آري بیت گردد رم از تو نقش توام
در نظر بس است ** دل پیش تست دولت من اینقدر بس است **
حقا که از غایت شدت انتظار در شاهراه بیقرار بیت

بجست جوی خبر جانم از دریچه گوش ۞ زمان زمان بسر راه
کاروان آید ۞ در صورتیکه حال چنین باشد امیدواران
مشتاق را بترقیم خبر فرخنده اثر اینکه کدام روز بهجت
افروز بقدوم مسرت لزوم کلبه احزان منتظران سراپا
چشم رشک گلستان شود یاد نمودن مرهم جراحت فرستادن است : حسد
بیت بازای که در سوز گدازم بینی ۞ بیداری شبهای درازم
بینی ۞ همت نه هنگامه روز بازار یوسفی ان عزیز کنعانی گرم باد
مکتوب هجدهم در جواب نامه فیض شمامه مصدر مکارم اخلاق
مظهر مراحم اشفاق صاحبی میر سید کرم الله تحریر یافت
قطعه از طرف چمن نسیم اقبال وزید ۞ از گلبن امید گل
لطف دمید ۞ یعنی که رخش طالع و بخت سعید ۞ بر دانه التفات

عالم تو

عالم تو رسید ۞ گلشن دولت و اقبال چمن حشمت و اجلال
ذات مجمع البرکات منبع الحسنات خلاصه خاندان مصطفی — مصطفوی
نقاوه دودمان مرتضوی رونق افزای مسند نقابت
زینت بخشای وساده نجابت مشفق مهربان سراپا لطف
و احسان میر صاحب حسب سلمه الله تعالی برشحات سحاب الطاف
ایزد متعال طراوت گیر نضارت پذیر باد و کمترین خاکپایان
ارباب حلم طالب علم بعد ادای اداب تسلیمات عبودیت
سمات و داب کورنشات عقیدت ایات بعرض ملتزمان
استان دولت نشان رفیع المکان میرساند که بشرف ورود
سرفراز نامه نوازش آمود که صد شمع مقصود پروانه اش تواند بود
سر عزت این زاویه گزین حیرت را از حضیض خاک بر اوج
افلاک رسانید **مصرع** زهی سعادت انکس که بنده کند یادش

بحکم آنکه سرمستان خمخانهٔ ازل که جام دولت ایشان از باده
عنایت لم یزلی مالامال است جرعهٔ فیض را از کام لب تشنگان
زلال آمال دریغ نمیدارند مرقوم قلم مرحمت شیم گشته بود
که درینجا طبق سبق هردو موجود است بی تکلفانه خود را نسبة
بجمعیت خاطر روانهٔ آنطرف شود و ملاذ استظهار را از آنجا که
این خیرخواه دست امیدگاه تکیه پایه کوتاه نمیداند عزم بالجزم
داشت که پیش از ورود دمشار نامه هدایت شمامه در زمره
سعادت اندوزان خدمت کثیر البرکت مستفیضان
انجمن ارشاد موطن بوده ترتیب پذیر دوره تحصیل مایه
استعداد خود را نامی درگیرد لیکن ازین روکه بیت
گر دورم از تو نقش تو ام در نظر بس است حقا که از غایت
نهمت منتظر و رشاه راه بقرار بخت جوی خبر

بلبل

بلبل زادوب پا نه نهد در صف گلزار تا گل بطلب کاری او لب
نگشاید حصول این دولت عظمی در پرده توقف افتاده بود
درینولا اگرچه پروانه طلب که شمع افروز بزم طرب است شرف
صدور یافت اما از کثرت آب که حجاب طلب راه بود
نگذاشت که پیشانی خود را بسجود آستان فیض نشان که
ذره را منصب خورشید و مورچه را دولت جمشید تواند فروغ
دهد ان الله تعالی بعد انقضای ایام برسات بسلک باریافتگان
حضور موفور السرور انتظام خواهد یافت بیت خواهیم که همیشه
در هوای تو زییم خاکی شوم و بزیر پای تو زییم تا آبروی مهر
زینت سپهر است جبین دولت و اقبال را در شعشعهٔ فیض کمال
آن زینت محفل ارباب جاه جلال ابد بخش باد برب العباد
خورشید دولت و اقبال از مطلع عنایات لایزال درخشان

باد بالنون والصاد مکتوب نوزدهم بخدمت سرمایه مروت و
اتحاد پیرایه فتوت وداد اخلاص گزین باعث آرام خاطر حزین
میان بدر الدین هنگامی که این فقیر بمقتضای تماشای باران
گهر ریز باران نغمه انگیز در باغ دلپذیر جنت نظیر بکلم صاحب
نشسته بود تحریر یافت بیت سرو دیوانه شده از هوس
بالایش ٭ سرو آب که زنجیر نهد بر پایش ٭ ای محرم راحت
وای مرهم جراحت درین وقت خوش و موسم دلکش
که از یک طرف سرودی جان نواز در خروش و از جانب
دیگر رودی خوش آواز در جوش نرگس بانتظار قدوم میمنت
لزوم آن مخلص بند معنی باز چشم گشاده و شمشاد بجهت استقبال
آن سرمایه امانی و آمال بیکبار ایستاده سوسن بصد زبان
نغمه شادمانی می نوازد و سمن بهمین بدن خود را بانواع

کامرانی

کامرانی رنگ برنگ می سازد و لاله خونین پیاله برکف نهاده
بلبل بیدل بندای فراق در داده آری بی صحبت یار گل نغمه زن
خار و بی مصاحبت دلدار مل بمثابه خار است بیت همچو جان
قطره ایست بر لب شوق ٭ در تو دیر آمدی چکید اینک ٭
تا ابر بهار طراوت بخش چهره گلزار است گلشن بهجت و
شادمانی شگفته زبان باد برب العباد مکتوب بیستم
بخدمت رفعت و اقبال مرتبت حشمت و اجلال منزلت
خان والاشان میان مصطفی خان مشتمل بر اظهار حقیقت
حال و استدعای توجه انجح الآمال تحریر یافت رباعی
ای خاک درت کعبه آمال همه ٭ از قبله کوی تست اقبال همه ٭
انجام تو عام است چو نور خورشید ٭ زان یافته انتظام احوال همه ٭

کمترین فدویت نشان خیراندیش خلیفه طالب علم لوازم
بندگی و نیازمندی بجا آورده بعرض بهره اندوزان
محفل منیف میرساند اگرچه مراسله قطره بی سامان بدریای
عمان غایت بی ادبیست و مکالمه ذره سرگردان بخورشید
رخشان نهایت بوالعجبی لیکن از آنجا که **مصرع** کرمهای تو
مارا کرد گستاخ. به ترقیم حقیقت حال خیریت مآل خود
می پردازد و آن اینست که آنمشفق بمقتضای وفور مهربانی
وقت رخصت فرموده بودند که زیاده از دو هفته در آنجا
نمانند و زودتر رسیده خود را سرگرم تلاش معاش گردانند
مگر تا سلامت از آن باز که این کمترین درین سرزمین
رسیده بسبب اختلاف آب و هوا عارضه تب لرزه دامن گیر

وقت گردیده

وقت گردیده و درینولا این ناکام از نهایت ضعف بدن طاقت
یک گام زدن ندارد و از غایت ناتوانی تن نیم قدم را
برابر یکمنزل میشمارد درینصورت بحکم ضرورت عوض
خود محبت و مودت اطوار یار غمگسار میان عبدالغفار
که سربراه کار و سلیقه شعار است تا سفارش نامجات مطلوبه
بواسطه حصول این مطلب که بمراحم مرحمانه آن فیض بخش انام
صورت انجام یابد بخدمت حضور کثیر السرور فرستاده شد
امید که توجهات عامه و فیوضات تامه درباب این بیدستگاه
که غیر از ذات شریف آن امیدگاه تکیه پناه ندارد و توجه
اتم مبذول خواهد گردید الهی دولت در تضاعف باد

مکتوب بسمت دیگر بخدمت محبت و مودت نشان
میان جهان خان مشتمل بر نصایح دوستانه درباب استعذار

گستاخیهای که بد روییش دلریش نموده بودند تحریر یافت

چهیا پهوا

رباعی تکیه بر مکنت جهان نکنند * هر کرا دل پر از صفا باشند

زانکه در پیش صاحب دانش * فضل قلب اقبال لا بقا باشند

خان بلند مکان سلامت بر دولت سریع الزوال که اول

جلدی که نیورا

او دو بیت و اخر لت مغرور بودن و بشکر این جاه جلال

قریب الانتقال با دردکشان و غمزدگان دلبری نمودن عاقبت

کار راه ندامت پیمودن و در خجالت گشودن است **مصرع**

با دل شدگان هر که در افتاد بر افتاد * مغرور بودن

از انجاکه سراپا مرض است از ذائقه صافی طبعان نکته گزین

پس انداز گشته و دلبری بواسطه انکه سراپا درست

بکوش مهوشان زهره جبین هم از گشته در بابیکه حسن و

قبح از هر دو لفظ پیدا و هویداست بمقتضای دانش

دوراندیش

دوراندیش انکه امروز نکید و کس را به تجسس مگارند که ان

درویش دلریش را بلطف مدارا مدارند و ایشان گستاخیها را

ملحق عشق گهر

باید افتخار شمارند **بیت** گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز *

خوانده باشی که همه غیرت درویشانست * وما علینا الا البلاغ

المبین **مکتوب بسبب دویم** بخدمت صورت مروت مردمی

یار موافق میان محمد صادق در سفارش محبت اثار شناسیه

گردار میان محمد عاشق تحریر یافت **رباعی** قاصد نمود محرم

راز دلمن * بی باده کند مشکل حل دلمن * اینه رونماست

جانان دلتو * هم از دل خود بپرس حال دلمن * داستان

شوق تعلم در نیاید و حدیث اشتیاق گفتن را نشاید

اری جراحت جسمانی نیست که علاج فلاطونی و مرهم جالینوسی

چاره گری نماید دامن وگریبان چاک شده که سوزن و
رشته بکار آید غرض که الم مفارقت از حد بیرون
و غم مهاجرت از گفت وگو افزون لهذا بشروع ان لی
نبروده بمطلب می پردازد که حامل عریضه نیازمند غریب الوجود
وسیلهٔ سعادت باید انکه بوسیله جمیله ان نافع الخلق
جامع الخلق بسلک نوکران سرکار نواب والاجناب انتظام
یابد احرام ملازمت ان خیر الکرام بسته ازانجا که انجام
مراد نامرادی پرداختن و آرزومندیرا بهره مند آرزو
ساختن دربارگاه صمدیت اجر عظیم دارد یقین است
که منشاء الیه بمراحم مربیانه مطلب ان خواهند رسانید و توجهات
کریمانه از فکر قوت متعلقان اش فارغ البال خواهند گردانید

دولت

دولت و شادمانی کامرانی روز افزون باد بالنون والصاد

مکتوب بیست و سیوم بخدمت زبده سخن طرازان معنی
پرداز قدوه معنی پردازان سخن طراز مقبول حضرت آفریدگار
یار غمگسار میان عبد الغفار متوطن صوبه بهار مشتمل بر سفارش
نگارش یافت بیت چو گل بخنده درآید لب امل ز نشاط
اگر ز گلشن لطفت وزد نسیم قبول ذات سامی صفات
ان خلاصه دودمان آفرینش نقاوه خاندان بینش مخلد
بوستان معانی طراوت بخش گلستان سخندانی فاتحه
کتاب اخلاص خاتمه باب اختصاص وسیله انجام مهام خاص و
عام باد این بادیه پیمای فراق بعد تقدیم مراتب اشتیاق
که دست قلم بدامن بیان ان نمیرسد مرفوع ضمیر صافی بدیر
میگرداند که چون شرافت پناه شیخ فیض الله متوطن پرگنه
سکندراباد غریب نامراداند بجهت حصول حسب الحکم مقدمه

قاضی انجا

کر الله داد خان افغان ساکن پرگنه بدکور که بحمایت
بحال مشار الیه بموجب حساب زور تعدی می نماید بنابر آن
بدربار جهانمدار میرسد امید که بدانچه مومی الیه فایز از زور
گردد توجهات کریمانه مبذول خواهند داشت و مخلص
سراپا محبت را در زیر بار منت عظمی خواهند انگاشت
شادمانی کامرانی متضاعف پذیرباد بحرمت النبی واله
الامجاد مکتوب بست وچهارم بخدمت محبت و اخلاص
اطوار مودت و اختصاص آثار گل گلشن یکانگی
نونهال چمن یکرنگی محک امتحان طبیعت زکی و غبی
میان عبد النبی تحریر یافت بیت دور از تو سراسیمه
ترا زود چراغم بی بزم تو خون میچکد از چشم ایاغم
آتش شوق و آرزوی مواصلت آن اختر برج مروت

بمعنی خاص کرنا

دوداد

وداد گوهر بی نظیر درج فتوت و اتحاد معدن دانش و بینش
یکانه کارخانه بدون زلال وصال آن خوب خصال اطفی
نمی پذیرد بل لحظه بلحظه ترقی میگیرد واری مجنون و نشان
راکه در بادیه محبت سیر گردانید غیر از جمال لیلی فتسلی نیست
و فرهاد مستهان راکه در کوهستان محنت فلاخن مانند بحر
وصال شیرین شکیبائی در منصورت این مهجور ظاهری صوری و
موصول معنوی ابراز حروف شوق راکه از دلها بدلهاست تو
اندازیست و از جانها بجانها هم ازیست از آمین رسم پرداز
عبارت طراز و طریقه عبارت طرازان رسم پرداز دانسته
پرده کشای چهره مطلب میگردد که زمان محمود و اوان مسعود
درود و مفاوضه ملطف آمود زنگ غم از آینه سینه بیکنه
زدود و دل اتحاد منزل در بهجت و انبساط کشود خفاکه اگر

مهجور

آن رقیمهٔ کریمه را حرز جان ناتوان خواهم ساخت و اکر نامهٔ
فرحت شمامه را مرهم جراحت روح دانم بجاست بیت
مشکبا شم که بران خاطر عاطر کذرم ٭ لطفها میکنی ای خاک درت
تاج سرم ٭ رجا که تا رفع حجاب دوری و مهجوری ضروری
دوستان اخلاص شرست را از توجه صافی محو و منسی
نخواهند فرمود الله محکم ابنیا کنتم مکتوب بیست و پنجم بخدمت
مطلع انوار اهلیت مخزن اسرار قابلیت مجمع الاخلاق
وحید العصر یگانهٔ آفاق برگزیدهٔ درگاه صمد میان ابو محمد
تحریر یافت بیت ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد ٭
که مرغ هر چمنی گفت و گوی او دارد ٭ مبالغه در باصره دارد
شرف اگر چه صیت کمالات کسبی و ذهنی و آوازهٔ جوهرهای
ذاتی و صفاتی آن نمک خوان ارباب فضایل محک امتحان

فواضل مظهر مراحم اشفاق مخزن مکارم اخلاق رونق افزای
بزم سخن عقده کشای مشکلات هر فن این کمترین سراپا
اشتیاق غایبانه را آرزومند ملازمت کثیر الموهبت ساخت
لیکن حصول این دولت فیض وصول را موقوف بر وقت
دانسته بدو کلمهٔ نیازآمیز که تحفهٔ تهیدستان همانا به ازین نباشد
خود را فرا یاد ضمیر عطوفت پذیر میدهد ذات قدسی آنحضرت
دران ظلمات چشمهٔ آب حیات است و این عقیدت کیش خضر اندیش
ازان منبع زلال فیض آمال اسکندر مثال همدوش
حرمان ور بصورت امید اندارد که تا این عقیدت منش
یکتا بر همونی خضر طالع بدولت وصول گرامی خدمت
کسب سعادت نماید بعنایت نامجات مرحمت آیات سرفراز
میفرموده باشند که سردفتر نوازش کریمانه همان تواند بود

آری بیت گر بگذرم بخاطر پاک تو پاک نیست ❀ و خاشاک
نیز بر دل دریا گذر کند ❀ مکاتبه افادت و افاضت کرم باد
مکتوب به بندی نشینم بخدمت گرامی آب گوهر منشش تاب
جوهر افرینش یگانه کارگاه تقدیر سیدی سندی در سفارش
دوستی مرقوم گردید بیت هر چند جدا الصورت امد
کل من ❀ پیوسته بمعنی بیست درت منزل من ❀ دل گشت
زیاد من فراموش ولی ❀ یاد تو فراموش نگشت از دل من ❀
مخلص صمیمی حلیفه طالب علم بعد تجدید مراسم صداقت و اخلاص
دمشید مبانی خلت و اختصاص مشهود ضمیر منیر دقیقه
شناس خورشید اقتباس نوران امید گاه اتحاد کیشان
دلریش و تکیه گاه دلریشان اتحاد کیش میگرداند که حامل
نیازنامه

نیازنامه دستار سربلندی و دستار ارجمندیست در منوال
از غایت افلاس بند زندان اضطراب است و دور خوان نانش
بجای قرص افتاب لیذا بمقتضای مهربانی ان طره
عمامه کامبختی و کامرانی کمر بند برمیان جان بسته عازم
گرامی خدمت گشته درینصورت ارزو دارد که اگر مشار الیه
بتوجهات کریمانه ایشان کل عشرت از گلشن امید بر خندد و
بمراحم مهربانه ان مامن خیراندیشان نقد مراد در استین
نبدوو دامن و دامن جمعیت فرا اندوخته گریبان بر پیشانی
را تا دامن چاک زند و شمع کامیابی را بر افراخته نهال ناکامی
را از بیخ برکند هر اینه بار منت بیشمار بر ذمه دوستدار اخلاص
شعار خواهد بود تا چاک زیب دامان و زه زینت گریبان است
امید که دست دولت بدامن بخت ارجمند بلند

باد بحرمت النبی واله الامجاد فصل دویم در رقعات رقعه اول

بجای بهجت و سرور میان الشکور که تن باد ای حقوق استاد

نمیداد و با غوای ناقصان کینه کیش زبان مقدمات

لاطایل میکشاد مشتمله بر ترغیب تهذیب اخلاق و ترک

صحبت اهل نفاق تحریر یافت سعادت یار کامگار سلامت

از خدمت دانا دلان معنی سنج محروم بودن راه ظلالت و

بطالت پیمودن است آدمی را که فی الجمله امتیاز دارد

لازم است که بقدر استعداد پیوسته صحبت به از خود

جوید و حرفی که غیر مستحسن باشد نگوید الحال با آن عزیز بر تمیز

که بنکته نکته میرسند شایسته آنست که خود را از اشتغال

این قسم اقوال و افعال باز داشته بتحصیل کسب کمال

کوشند و حرف دوستانه را که بمقتضای دل سوزی

بقلم امد

بقلم در آمد درست نه پنداشته بر گوش شنید برادرم سخن درست

بمنزله درست بر که در یافت مصرع بر رسولان بلاغ

باشد و بس رقعه دویم که بنظم و نثر توان خواند نظم بر ضمیر

منیر مهر نظیر ان خردمند صاحب تدبیر معدن لطف

مخزن اشفاق منبع جمع مجمع اخلاق بهجت افزای

خاطر غمگین عیش پیرای سینه بی کین نمک خوان

بزم صاحب فن محک امتحان اهل سخن رونق

فضل و زیب دولت و جاه دانش آگاه شیخ نور الله

واضح و لایح است این احقر ازره اتحاد شام و سحر

بدل و جان خسته ملکم وکاست داعی لطف اختصاص

شمامت نامه بر صرف اختصاص تمام کرده شد والسلام

والاکرام رقعه سیوم عبارتی که بحضور ایالت و اقبال پناه

بسالت و اجلال دستگاه مجمع ارباب فضایل مرجع اصحاب
دلایل خان بلند مکان منبع الجود و الاحسان نواب ارشد فاضل
دراعتذار قبول خدمت منشی گری و اظهار شوق کسب
علمی تحریر یافت من بیمدان بدین دستگاه اسباب
جمعیت از دست داده و نیم گامی بسوی کامی ننهاده کو
سر و برگی که گذارش مقدمات شایسته حاصل نمود
سوسن مثال زبان ناقص بیان کشاید و بنگارش
عبارت پسندیده که در عالم معنی رنگ و بو داشته باشد
جرات نماید نواب مهربان قدردان سلامت اگرچه
در خدمت سعادت اندوزان حضور بودن سرمایه
سعادت حاصل نمودن است لیکن در صورتی که خود را
باشتغال تعلق متعلق گرداند از کسب علوم که تحفه این

دولت

دولت فیض لزوم از لذت روحانی و جسمانی که دانسته دل نهاد
کربت غربت است محروم بر آینه می ماند داری مصرع در خانه
دو مهمان نگنجد ولی حقیقت این بود که عرض نمود ظلکم ممدود باد
بحق ملک الودود فقره چهارم در خدمت سرمایه جمعیت دوستان
خاطر حزین میان شیخ محی الدین مشتمله عدم تربیت سنگدلان
و ترک صحبت جاهلان تحریر یافت فضایل دستگاها بتربیت
چنین کسی که در کتاب و کباب امتیاز ندارد و چنین و فتن را
جدا نپندارد دیر دافتن گوهر را در خلاب انداختن است
و نکته علم با مثال این قسم کم فهم آموختن دلرا بی آتش سوختن است
بحکم آنکه مصرع صحبت نیکان بدان را سود نیست سعی و دلسوزی
شما بروزی را در حق ادلی اثر داند بوجهی از آن مجمع الجهلا خود را
خلاص گرداند که در خور مزاج النسر مایه مسرت و ابتهاج جاگیر

دلند بر بهم رسیده و دوستدار بر طبق موافق وعده انتظار بسیار
کشیده باقی مصرع صلاح ما همه آنست کان صلاح شماست رقعه پنجم
در جواب دوست بهجت گرای بیضه برآرای مشتمله بر ترک صحبت
یاران بهنگامه خو تحریر یافت دولت سعادت یار و دیده بخت
بیدار باد مکتوبی که درباره ناحق شناسی یاری کاسی برادر کتابی
که اول بلباس دوستی بعد از اساس دشمنی محکم نموده نوشته
بودند بر جاست آری مصرع اصل بد از خطا خطا نکند برادرم
بحکم آنکه از گل کاغذ بوی نمی آید و غنچه تصویر نمی‌گشاید بیت
نخست موعظت پیر مجلس این سخن است که از مصاحب
ناجنس احتراز کنند رقعه ششم بیاری که بیاض فرستاده بود
تحریر یافت نهال آمال انفر خنده خصال خجسته افعال
ثمرات مراد حاصل و مال مثمر باد سفینه که بیاض و سوادش

سپیدی

سپیدی و سیاهی چشم مانده و اشعار تازه مضمونش جا بجا
از بند غم رهاند رسید خاطر را گل گل شکفانید مشتاق
سراپا اشتیاق را از غایت شدائد طوفان فراق نوح وار
آن نسخه جمعیت را سفینه وقت خود ساخت و با این مصرع
دل او بر پرداخت مصرع سفینه گر در ره بحر ها بود این است
رقعه هفتم مشتمله بنصایح دوستانه بدوستی که اسب
جور و جفا بر جهه می تاخت و نرد اخلاص کم می باخت
تحریر یافت بیت بود دشمنش تازه چو دوست ریش کسی کش
بود دشمن از دوست بیش دوستدار سراپا انتظار نخته آنکه
از بد سلوکی آن یار وفادار آرام بخش دل مقرار بوکر سر کار
فیض آثار نواب ذوالاقتدار شکوه گها در گرداب انداخت — گذارند
جانب مرشدزاده در دنیا
عجب آید که آن موعظت را افسانه انگاشتند و تخم محبت
در مزرع دل نکاشتند بیت چند حرامی و تکبر کنی

دولت یاربنه تصور کنی الحال تلافی ان محبوب القلوب ملافی
زمان ماضی مطلوب **رقعه هشتم** بیاری که همخوانند ملهو و لعب
میکذرانید نکارش یافت **بیت** زمانی خوشدلی دریاب ند
دریاب که دایم در صدف گوهر نباشد برادر من درین
جمعیت که از طرف یاری و ازکس غباری بر سر و خاطر
نیست از کسب علوم محروم ماندن و راه بطالت و ضلالت
پیمودن و بنای عشرت کشیدن و در مرآت عشرت چشیدن است
آری **مصرع** قدر نعمت است بعد زوال قطع نظر از حصول
استعداد و قابلیت یاری در رضامندی پدر بزرکوار از عقوق
سعادت جاوید حاصل نمودن است **بیت** حافظ اگر
زبند حکیمان ملامت است کوته کنیم قصه طول کلام را توفیق
رفیق باد **رقعه نهم** بدوستی که بجهة رفع آزار چشم ادویه طلب
داشته بود تحریر یافت درین ایام ضرر آزار چشم ان چشم

مردت

مروت چشمه نور فتوت و سمه ابروی دانش و اکاهی رموز
دان سفیدی و سیاهی رسید بچشم ان چشم اهلیت
این دوست سراپا مژکان سنان کردید الله تعالی چشم
ان مردمک دیده مردم را از چشم زخم زمانه بر کنار داراد
چشم داشت انکه ادویه فرستاده را بترتیب مرقوم نکارند
وحقیقت را بنکارند **رقعه دهم** بدوستی که از دوستان
دوست کرانی خاطر بهم رسانیده رو کردانیده بود نکارش یافت
بیت اتش مزاج من بکذار این غبار را چون بر جهیش ندید
کسی افتاب را دل خیر اندیشان را بناوک ملامت دوختن
و سینه ایشان را بناره غضب سوختن باعث ناکامی
ولی ارامی میداند لهذا ان سرمایه بهجت را از ینجا اکاه
میکردد **بیت** ما ننک ظرفان حریف انقدر رنجی نه ایم

دانه اشکیم مارا گردش چشم آسیاست زیاده برین
نمک بر جراحت پاشیدن و جان بیدلان را بکمند لک
ستم تراشیدن است **رقعه یازدهم** نمایه جمعیت خیر اندیشان
دلریش مجد درویش که بظاهر خود را خسرو تمامی ستودند
و بباطن لوح مشق غفلت می نمودند تحریر یافت **بیت**
غافل ز احتیاط نفس یکنفس مباش شاید همین نفس نفسی
واپسین بود رموز دانا کارخانه تکوین و ایجاد را که دل بی‌نشاط
این کهنه رباط نمیدهند و بر نخجات این خراب آباد بنیاد سرشت
اساس نمی نهند شایسته آنست که مردم از دم آخر
تصور نموده بحرکت زبان و لب را مشغول ذکر واحد حقیقی
سازند و سینه را از محبت ما سوا الله پردازند **بیت**
یک لحظه جدا مباش بی یاد خدا عمرت گذرانست چو آب
تیه سیل **رقعه دوازدهم** در جواب دوستی که شکایت یاران

زمانی

زمانی نوشته بود تحریر یافت همیشه هم آغوش بهجت و
شادمانی باشند آنچه از حکایت و شکایت یاران خورده جو
رشت خو که بظاهر در اخلاص کشانید و در دوستی کار دشمنی
نمایند مرقوم بود معلوم نمود اگرچه با این گروه بی شکوه محبت
داشتن و دشمنی بر خود گماشتن است لیکن بحکم **مصرع** و لا و بر
مصرع با دوستان تلطف با دشمنان مدارا پرداختن دوستان
زمانی را شرمنده ساختن است **مصرع** اینها ز تواند و چنین ها
تو میکنی **رقعه سیزدهم** بنونهال چمن اقبال سعید جلال که
خود را از کسب کمال باز میدارند و ابیات لهو لعب بر
صفحه حال خود می نگارند تحریر یافت **مصرع** بندگی باید
به میرزادگی منظور نیست نقابت بیابانخجابت و دستگاهها
باغوای جو فروشان گندم نمای برتر افتاده که بر کسب از
شرافت است نظر انداختن و بغرور مال و منال خود را

پایمال جهالت ساختن از زمانه اعتبار ارباب حالت افتادن
وابواب تاسف و تلهف بر روی خود گشادن است آری
بیت مجردان سخنور بنیم جو نخرند قبای اطلس آنکس که از
هنر عاریست برادرم تا طالب صادق دل را از
خیالات ذمیمه خالی نکرده اند خود را بشرف تحصیل دولت
لزوم علوم برسانند در باب علم که ترکیب از عین دلم یافته
مشتهرترین است که تا آنکس چشم نفی بر بندد از نفی را شناسد
نه داند علی را بیت تا طبع باز گشت نپذیرد ملالتی آن
که نامه را بدعا مختصر کنم عمرت مزید باد و توفیق رفیق باد رقعه
چهاردهم مشتمل بر طلب مجمع الفضایل منبع الفواضل میان
محمد فاضل تحریر یافت بیت یارب اندر دل آن خسرو
شیرین انداز که برحمت گذری بر سر فرهاد کند فضیلت
دستگاها ضمیر آگاها امروز که مجمع یاران نکته انگیز و جام سخن

لبریز است

لبریز است اگر بقدوم مسرت لزوم خود کلبه احزان این ناتوان
را از رشک چمن سازند بخاطرداشت مشتاقان مهجور پردازند
غایت عنایت است بیت دران بزم که شمع روی تو
نیست چراغ دیده را گل میتوان کرد رقعه پانزدهم واسع الشفقین
یعنی از خواندنش لب بر لب نمیرسد که دیده در اشتیاق
آن یگانه آفاق اشک ریزان است و در سینه از آتش
فراق آن سراسر اشتیاق شعله و ناله حزین است و در منصورت
اگر از روی تلطف والتفات که طریقه یاران راسخ الاتحاد
و واثق الوداد است دوستان جانی را از تشریف خود
خورسند گردانند هر آینه خاطر را از نگرانی انتظار وارهانند
زیاده چه نگاشته آید رقعه شانزدهم بخدمت محبت و صداقت
اطوار موافقت و مخالصت آیات آثار مقبول درگاه
صمد ودود نقابت پناه نجابت دستگاه میر سید محمود

ترقیم نمود مخلص پرور دوست نواز امارانی که در خلا و ملا
دمساز و همراز بودند و بعبارت آرای خود التماس یکتای
مینمودند شب پیش خبر طلب از شکایت ایشان
دفترها گشوده بودند در امانت آن مامن خیراندیشان زبان
گشودند اگرچه در زجر و توبیخ از حرص مقالات پریشان
آن جماعه بدکیشان غنچه دل توده منزل دوستدار بشکفت
ازین رو که مصرع جواب جاهلان باشد خموشی حرفی نگفت
المور بصورت آشنا معنی شناس کارخانه تقدیر را گشتاله
ببنانی هر قطعه مسیح ثانی حکیم خاقانی عمل مومن شمع
افروز حفظ مراتب بودن بیت قطعه هر که چون کاغذ
کاغذ سیاه و قلم باشد دوزبان دورویه گاه سخن همچو کاغذ سیاه
کن رویش چون قلم گردنش به تیغ بزن رقعه مقدم

بسرمایه

بسرمایه امال امانی پیرایه حدیقه عشرت کامرانی میرا سبحانی
بعد انقضای ایام جوانی بمحبت علم پرداخته بودند تحریر
یافت بیت پیری که دم ز عشق زند بس غنیمت است
از شاخ کهنه میوه نورس غنیمت است الحمدلله والمنه
که موافق خواهش دوستان اخلاص اثر که پیرایه
سر شوق کسب کمال که منبع حسنات حال و مال است
بخاطر شریف متمکن گشت و دل عیش منزل خیال
باطل هنگامه پردازی لهو و لعب را بنیت آرزو
دارد که موجب بیت دل او زبیت بهر کاری
همت بسته گردد اگر خاری بود گلدسته گردد
در کم فرصتی بجد و جهد بسیار استعدادی بهم رسانیده
یاران مجلس نشین را آفرین گر خود گردانید الله تعالی

نزود ترین اوقات بهرمند کمالات صوری و

معنوی گرداناد **رقعه نزدهم** ببرادر بجان برابر مقاد

الطوار سلیقه شعار ابو المظفر تحریر یافت **بیت** ما ز

یاران چشم یاری داشتیم خود غلط بود انچه ما پنداشتیم

از انچه نباید محفوظ و بهرچه نباید محظوظ باشند عجب

می اید و طرفه تر می نماید که تغافل ایشان چون شوق

محبت کیشان روز بروز می افزاید و بر دل تودد

منزل در حیرت میکشاید بهر حال **بیت** در یاد تو

ایم هر کجا ایم بیگانه مشو که اشنا ایم **رقعه نوزدهم**

بخدمت پیش دست خان ذی شان سپهر مکان

امانت خان موجب وانهی مودت دستگاه

میان مسعود از خواست پروانه ایشان بجهة

رفع

رفع مناقشه برادران و خویشان که در نشست سفارش

تحریر یافت صاحب قدردان مکرم عمیم الامتنان سلامت

چون ذات قدسی صفات انقبله امال و وسیله حصول بزرگ

انجام مهام خسته دلان شکسته بال می پندارد لهذا

این مضطرب الحال از ان منبع زلال فیض مالامال بامید

کمال ارزو دارد که باریافتگان حضور این فدوی را

از ظلمت اباد شدائد انتظار بر اورده خضر مثال بمراد

رسانند و اسکندروار اواره دشت حرمان نگردانند

بیت عنایتی کن و ما را بکار ما بگذار که کارها همه موقوف

بر عنایت تست دولت جاوید غلامی کند تحریر

والا مجاز **رقعه بستم** یار غمگسار ارام بخش دل بیقرار

مظهر اثار صداقت و داد میان الهداد منبع حقیقت

حال خیریت مآل خود را بقلم داد **بیت** مائیم و حسرت
غم بی عیسی نتواند شد طبیبی   از انجا که جام خواهش
این خام طمع سرانجام از نور باده مراد فروغی نمی یابد
و افتاب مقصود بر روزنش از روی دل محبت آمود
نمی تابد **بیت** روز من بغم و شب بالم میگذرد   در صورت
بحکم انکه اگرچه این تشنه زلال سیرابی خود سیراب نمی یابد
اما بامید تسکین می یافت بدین بیت **بیت**
حافظ طمع مبر ز عنایت که عاقبت   آتش زند
بخرمن غم دود آه تو   گاه گاهی تسلی که خاطر شاید
یکلحظه بجمعیت گراید و از گرداب اضطراب بر آید مینماید **مصرع**
چه احتیاج به پیش تو حال خود گفتن مسرت و انبساط
روز افزون باد **رقعه بیست و یکم** بدوستی که انبهها
فرستاده

فرستاده بودند تحریر یافت بعد تعداد شوق که
مافوق البیان است مشهود ضمیر صداقت آمود
مخالفت تصویر باد انبه نغز سراپا مغز که قوت روح
توان گفت رسید ذایقه را حلاوت شکر بخشید
خانه آباد شکر این مهربانیها اند دوست از رگ
ریشه قلم خشک پوست بیرونست از انجا که
تحفه شایسته آن سرزمین همین تواند بود اگر گاه
گاهی بارسال رشک میوه بهشتی ضیافت ذائقه
میکرده باشند در بارگاه محبت گنجایش وارد والعافیة
بالعافیه **رقعه بیست و دوم** در جواب دوست فرخنده
منش بیان اله بخش مشتمل اظهار لوازم اتحاد نگارش
یافت صحیفة الوداد ورود نموده در باب عدم ابراز دوا ستان

دراز که بمیرند تا کسی مرقوم نموده بود پرده از رخ برگشوده
دقیقه شناسا دوستدار که باظهار آن مرهون منت
بیشمار است از جمله مخلصان یکجهت شمارند و مکنونه او
کردار مخالفت مرضی خود نه انگارند **بیت** ز سینه
تا بلبم سالها شعله محبوس   بران نفس که رضای تو
اندران نبود اسباب دولت اماده و ابواب
مسرت کشاده باد **رقعه بیست و سیوم** در جواب
دوستی نگارش یافت **بیت** آنکه صافی ساختی عیش
مرا از درد و درد   دور باد از گرد تو اسیب دور تیز گرد
مطالعه نامه محبت افزای محنت زدای آن نور حدیقه
فتوت و اتحاد که سراپا راحت مرهم جراحت بود نظارت
جسم و بصارت چشم افزود انست که پیوسته
مونسات

مبتهجات مسرت بخش خلق فزا باد ضمیر خلت ابا ددارند
که در مشرب دوستی یکسند بسبب از صاف دلی انصاف
فرمایند لایق دلبریست و یا دلبری یاری بمقتضای بخلاف
گذشته کاری کنند که باعث فرخندگی جمعیت دوستان
شعله بخندگی دشمنان **بیت** داد است دست حق
که بدست آورد دلی   وارد و گرنه بهتر ازین پشت خار
دست **رقعه بیست و چهارم** بخدمت دوستی
سفارشش تحریر یافت پیوسته بمکنار جمعیت
صوری و معنوی باشند سندی یا سندی یا سید رشید
رسید و از ابدال طریقه اخلاص المودت دستگاه
این خیر خواه را آگاه گردانید بنده برور اقسم یا سهم برورد کاری
این قسم عزیز الوجود را که در هر کار و امور مرجوعه جرات

ودلبری دارد وخود کمالات صوری ومعنوی گرداناد
رقعه بیست وپنجم بدوستی که در سفارش دوستی
تحریر یافت مهربانا قدردانا داستان فراق بیانی
حدیث اشتیاق بپایانی ندارد لهذا اینمعنی را بحکم مصرع
دلاویز مصرع هست رهی عالم دل را بدل حواله وجدان
ضمیر صافی پذیر ایشان که آیینه حال خیر اندیشان است
نموده مطلب ضروری را بقلم می آرد که حامل رقیمه سیاهی
جان نثار وسلیقه شعار است اگر بیمن توجهات کریمانه
بلب نانی رسد احسانی خواهد بود بیت بر دار لیس
زخاک رسانیدنش بر فلک هر کو بدامن تو زند
زین غبار دوست رقعه بیست وششم بدوستی که
افشای راز خود کرده بهمزبان همکانه جمعیت خود شده

ترقیم نمود بیت اگر خبر تو داند که راز تو چیست بدین
عقل ودانش بباید گریست جانمن جانان من سلامت
نامحرمی را محرم راز خود ساختن صد اسب جفا رتن
ناخن است گذشت آنچه گذشت آینده را اگر بخاطر
اندوخت که موجب شعر السر اذا جاوز الاثنین فشاع
برین بیت عمل نماید بیت راز را با یار خود هر چند
میتوانی مگوی یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن
توفیق رفیق باد رقعه بیست وهفتم در جواب دوستی
مشتمله صفتی که حرف والفاظش نقطه بالا بالا دارد تحریر یافت
مشاهده اخلاص نامه اختصاص آمود آن نقاده خاندان
اصطفا خلاصه دودمان ارتضا مسرت ونشاط افزود
در ماله انقطاع وانفصال معامله مخزن اسرار فتوت

مطلع انوار مروت زاد الله عمره وقدره دوست صداقت
نشان سلطان خان که مرقوم قلم تودد رقم شده معلوم
از کریم کارساز متوقع آنست که امروز در حضور رفعت
و امانت دستگاه موافق خواهش دوستان صادق
معامله مرقوم منقطع کرد در عدم حصول ملاقات فرحت
سمات محض از کثرت اشتغال مهمات والا در لوازم
مصادقت و وداد قصور ندارد دادار داد ار همه اوقات
مرادات حاصل کناد رقعه بیست و ششم بخدمت والا
مرتبت خان بلند مکان عظیم الشان میان فیروز خان
سفارش تحریر یافت صاحب قدردان فیض رسان
سلامت از مکارم اخلاق آن عمیم الاشفاق که در انتظام
مهام بی اختیار است امیدوار دارد که التماس این
کام ... عرض عقیدت

عقیدت اساس در باب شیخ تاب شیخ عبد الوهاب
که مفصلا حقیقت حال خیریت مال خود بخدمت
کثیر الموهبت گذارش نماید درجه اجابت یابد و آفتاب
مراد در روش از رو نماید دولت و اقبال متضاعف
بذیرباد بحرمت النبی و آله الامجاد رقعه بیست و نهم مشتمل
بر صفت غیر منقوط تحریر یافت داور دادار سالک
مسالک سداد مؤسس اساس وداد محمد مراد
محروس دارادا که ولا احاطه الا واحد احد کلک گهر
سلک را محال و عدم ادراک سر هو الله الصمد مدرک
اصل و کمال و ما ادراک اسرار علوم العلما و ماهر سلاسل
حکمة الحکما و درگاه کرم اولاد آدم که سرور معموره عالم در

احصاء حمد والا کلام آمد حوصله درک ما مردم حارص
معدوم معلوم الله معکم کل حال رقعه‌یی ام بخدمت
عزیزی که درخواست نوکری داشتند تحریر یافت
مشهود ضمیر فیض آمود باد خط زیبا بمط و متانت
عبارت رقیم ان فضیلت دستگاه که باین خیر خواه
نگارش یافته بود رفعت و اقبال پناه را ی
بگردید هر داس که قدرشناس معنی آساس است
دیده مشتاق گردیده اگر پسند خاطر اند دوستدار
حقیقی سلسله جنبانی نوکری ان خلاصه اهلیت
نماید در منصورت هرچه که ایمای رود بعمل آرد
جمعیت خاطر روز افزون باد رقعه‌یی دیگم در
جواب

جواب عزیز که حقیقت پریشان حال خود نوشته بود (بودند)
نگارش یافت بهیج خاطر بدست تفرقه دادن زیرکیست
بمطالعه محبت نامه اضطراب افزود که مشتمل بر عدم
میسر آمدن نوکری سرکار نواب خورشید اشتهار
رقم زده قلم بدایع نگار شده بود غریب روی نمود
در منصورت ان عالی فطرت یگانه روزگار را
بحکم انکه بیت خدا اگر بحکمت به بندد دری کشاید
بفضل و کرم دیگری ه شاکر توان مرد نعمت است
جمعیت روز افزون باد رقعه‌یی بود دیم بخدمت (غلط) (عزیزی)
که درخواست نوکری کرده بود تحریر یافت مشهود ضمیر
فیض آباد با دخط زیبا بمنظر رسید و بر سیاتجه حقیقت طراز
آگاه و مطلع گردانید الله تعالی بمطالب خود رسانا د (از کیفیت)

رقعه سی و دوم بخدمت خان عالیشان رفیع المکان
عطوفت نشان همت خان بسفارش نگارش
یافت صاحب بلند همت خان والا مرتبت سلامت
محبت و صداقت نشان محمد خان شب و روز تذکر
محاسن اشفاق انجمع الاخلاق منبع الجود والاحسان
رطب اللسان و عذب البیان است اری فرخنده
طالعی که بهر اتصال نفع خسته دلان شکسته بال
منظور بانجام مهام خاص و عام پردازد در آئینه بحکم آنکه
الدنیا مزرعة الاخرة خانه عاقبت آباد سازد عمر و دولت
از گذارش و نگارش مضاعف باد رقعه سی و سوم
در جواب دوستی تحریر یافت مفاوضه بهجت
افزای مصرع بساعتی که تولا کند بان تقویم نا‌ها

موجب انبساط

موجب انبساط خاطر صداقت مآثر گردید آنچه در شرح
خوبیهای و نیک سلوکی های محبت پیرای بهبه ترزائی
مرقوم بود معلوم نمود از انجا که مرد فهمیده کار و سلیقه شعار
است انشاء الله تعالی در معدود الایام جوهر معامله فهمی ذاتی و
دیانت خود را که مظنون خاطر دوستدار است بنامه
یقین میرساند و دیگر در شایسته خود را مصاحبان
مختار میگرداند چراغ قدر دانی و کامرانی فروزان و سینه
حسودان در مجمر غم عود سوزان باد رقعه سی و چهارم باختر
نیر برج مروت گوهر بی نظیر درج فتوت محبت نشان
میان کمال خان مشتمل بر اظهار حقیقت دوستان
چرب زبان و ترک صحبت ایشان تحریر یافت
خان رفیع المکان سلامت از نادان اشنا رو و بیگانه خو

که ظاهر بلباس دوستی در اید و در باطن آساس دشمنی
محکم نماید نرد وفا باختن مهرهٔ محبت را در ششدر
مهاجرت انداختن بیت نصیحت چنین کسان را دادن
بیت المعمور عیش را ویران ساختن بیت اگر چه آن
مقبول ارباب کمالات محتاج این قسم مقالات نبود
اما بمقتضای تجربه اخلاص یاران زمانی حرفی چند دوستانه
مرقوم نمود زیاده ازین زیارت بهای واخلاص متصور ما رقعه بسیار فصیح
در جواب دوستی مشتمل بر کیفیت خود نگارش نمود مکتوب
صداقت اسلوب که محتوی بر تفقد حال این شکسته بال
نگاشته خامه تلطف شمامه بود پرتو ورود انداخت
خاطر قرین بهجت و نشاط امانی ساخت تفقد نماها همین از دل
شکسته

شکسته کاری نمی اید واز دست تهی فرو بسته عقده
[illegible] نی گشاید پای همت از ترددات بی اثر لنگ ساخته
[illegible] این وان نیز پرداخته بیت من کار خویش را بخدا دادند
کار ساز بسپرده ام تا کرم وی چه سان کند رقعه دیگر
شفیع در جواب دوستی مشتمل بر سفارش دوستی
قلمی شد عروس مطالب چهره کشا رونما انچه در باب
[illegible] بیوجای وعدم رخصت شیخ کدای که حرف دوستانه
[illegible] مشفقه قلمی نمود الحق آنکس که خدا منصب جاروبش دید ما از ابلیس
[illegible] نگار و بار تا رسیش دید ما در بنولا از غایت پریشانی
[illegible] حوادث اسمانی تیر قامت کمان روی کمان پریشانی
[illegible] بدر مثال که در نقش ندامت گذشته هلال شده
[illegible] منصورت غیر از انکه او را بدست وسابق عذر واستار
[illegible] بخشند صلاح دیگر مطمح نظر دوستان صداقت اثر

نیست معهذا مصرع هرکس نگر بر کرم خویش نگر توفیق
رفیق باد رقعه سی و هفتم مشتمل بر شجاعت پناه معونت دستگاه
شیخ رحمت الله مشتمل بر اظهار اخلاص تحریر یافت
بیت ای باد تو مونس روانم جز ذکر تو نیست بر زبانم
خیال نکند که دوستدار سراپا نثار ضرر مخالفت باز د
و از آیین مروت در گذشته بار دیگر بر دارد ذات
تا ایام حیات نامت گویان و لطف خوبان خواهد
و نهال اغیار در زمین دردل قدومیت منزل نخواند
آری بیت این است که حافظ را مهرت رود از دل
گمان سابقه نیستین باد در سینه باشد ایام
عیش و نشاط مستدام باد رقعه سی و هشتم بدوستی
که از غایت فلاکت در گرداب هلاکت افتاده بود
مشتمل

مشتمل بر مقدمات تسلی طراز تحریر یافت باید
چو برق خنده زنان زیست در جهان نی ابر مجو
بر سر دنیا گریستن در تنگنای کشمکش زمانه و تنگنا بسعت اثر
استقلال را گذاشتن خاطر را چون حروف زرق
مضبوط منتشر داشتن است بمقتضای دانش دوراندیش
برهان آنکه در همه حال بصبر و شکر که بهر یکی موجب وصول
حصول فرحت است گرایند ولیکن چون مرا لکتا بند
جمعیت ظاهر و باطن بر طبق آرزوی خاطر محبت مواطن
نصیب روزگار فرخنده آثار باد رقعه سی و نهم مشتمل بر استدعای
رقیمة الوداد دقیقه شناس خط خفی و جلی محبت دستگاه
میر علی تحریر یافت همیشه خط ریحان نشر بیت
آن سردفتر خوش نوبستان روزگار که صد نثار موار

ورجنت بهای تلنت ان سرزد خجلت ده خط مهوشان
گلعذار بارگاه هست که مخلص باوجود نسبت بندگی
که بدرجه کمال هست متحقق نیست بورود رقاع مهر شعاع
کامیاب نگردیده و خبر حال جمعیت مآل آن سرمایه فضل و
کمال که تعلق بهجت خاطر این شکسته بال بدارد نشنیده
رجا که بخلاف گذشته پیوسته از صحت مزاج عافیت
امتزاج خود بقلم ارند دوستدار دیرینه را که از خط منیع
بر صفحه سیمات گشتها تقویم پارینه انگارند تا قلم رنگین
نقوش مشکین بر چهره کافور خاصیت گشت صحایف حال
ان برگزیده بارگاه ذوالجلال مرقوم مسرت لزوم مرقوم
باد رقعه چهلم بنخلبند چمن نشاط شیرازه بند مجموعه
انبساط صدرنشین مکان رفیع محمد شفیع بسفارش
نگارش

نگارش یافت و این گنارنامه را مکالمات اشتیاقی
و مقدمات افتراقی مشحون ساختن باد ای مطارحات
عرفیه پرداختن هست لهذا بابن نمی گراید و بر سر گذارش
مدعا می آید که خوبیهای ذاتی و صفاتی مودت دستگاه
لهذا اخلاص گزین شیخ تاج الدین که درخواست پروانه
خان سموالمکان والاشان عنایت خان دارد مخلص
حقیقی را برین می آرد که در نیابت بان صداقت نشان
بر نگارد که توجه مبذول فرموده خبر طلب را با مشان مشمول
خواند فرموده بیت تا زنده گست لطف تو خود از مکن دریغ
بعد از وفات کس بکس احسان نمیکند توفیق رفیق باد رقعه
چهل و یکم در سفارش نگارش یافت مروت
و وداد دنیا با فتوت و اتحاد دستگاه اخلاص مند فتح چند

بارها سفارش این ودان درباب رفع مناقشه برادران

نشانهای نوازب والاجناب حاصل کرده تا اینکه بشر عاجق

بجانب فحه وارد ره بجای نبرده درینصورت اگر توجه

سامی که متکفل مهام کافه انام است درباره این بیچاره جلوه

ظهور دهد مرائینه بار منت بیشمار بر ذمه دوستدار نهند **بیت**

میدار سری بخاکساران جهان شکرانه آنکه سرفراز

کردند مدارج دولت واقبال دراعتلا وارتفاع باد

رقعه چهل ودوم بمقبولی که باشش از ابیات مرقومه بطریق

توشیح برآید ودل را راحت افزاید تحریر یافت

ابیات مه جبینی چو رخ زپرده گشود یأس را صورت

امید نمود راحت افزای بیدلان بکلام سرور

منش قد اوست غلام یاد او ورد بیدلان

کلام

درداد

درداو لعنه زن بصد درمان عید روشن سپهر شقی و

سعید مهر که بخشند چه از قرب بعید دولت حسن

راست مایه ازو مهر را کنیت خاص پایه ازو لطف

مرهم ده جراحت دل جو بر لعل اوست راحت دل

لب عیسی ازوست در گفتار یوسف ای مهر او زلیخا

وار لفظ از معنیش نخو نازد معنی از لفظ او فسون

سازد شکر داند که باصد ارنامه ربنجام بهجت التیام

از خیر اندیشان مستهام دریغ داشتن تخم ناتوجهی

را در مزرعه دل اخلاص منزل ایشان کاشتن بیت

مضی یا مضی انیده را فزد نشاط کم نکرد و پانش خورشید

اگر ه درید خشان لعل سازد سنگ را ه تا نامه پیام گذارد

ببنای صداقت آثار رست منزل آن برگزیده بارگاه
ازل به پیام شادمانی و کامرانی قرین باد رقعهٔ چهل و سوم
مشتمل صفتی که حروف الفاظش نقطه پایین دارد تحریر یافت
دادار بیهمال همه جا و همه حال یار و یاور عارج معارج
سداد و صاعد مساعد وداد سیدی به سید جواد
باد بعد ادای آداب مراسم وداد که ذات ارباب
یکدل یعنی بمطلب میگراید که مطالعهٔ گرامی مراسله که موکد
بابهای کسب علوم طول عمره کامکار سید عبد الوهاب
یعنی در ایام سعید مرهم روح مجروح گردید مگر تا محبت صمیمی
که رابطه وداد بدرجه کمال دارد در باب مومی الیه که
جد و جهد بسیار بمعراج رسیده سعی مطلوب بجا می آرد

امید که

امید که بعلم و عمل بهره یاب یعنی مراد دل برسد بخواه در
کرمه رقعهٔ چهل و چهارم مشتمل صفتی که نقطه بالا دارد
با بو نصر که اجرای نامش ازین قبیل است تحریر یافت ابواب
نشاط دایمی گشاینده بار از دیر دوستدار سراپا اشتیاق بار
استحکام رابطهٔ اخلاص باید درشت و ادای لوازم دلبری
مستحسن ارباب دانش باید انگاشت سرای شوق چه
نگاشته اید فصل سوم مشتمل بر دو قسم قسم اول در مراسله
تهنیت مراسلهٔ تهنیت کتخدایی دوستی تحریر یافت
شکر خدا که از مدد بخت کارساز بر حسب آرزوست
همه کار و بار دوست قاصد فرخ فال نامه بهجت شمامه متضمن
بر شادی کتخدایی آن سرمایهٔ آمال و امانی رسانید و بقدوم
مسرت لزوم خود دوستان یکدل و یکجهت را خورسند کرد

الحمد لله والمنة که صبح عیش سخنوری بر مسند کامرانی جلوه فروش
آفتاب گشت و آن یوسف مصر نکته پروری بر تخت
شادمانی همقران و آن نیرین را با طلوع سعدین از کسوف
و خسوف شد آمد زمانی در امان دارد مراسله ادیم در
تهنیت فرزند بخدمت سراسر اخلاق مجمع الاشفاق در
سخن فهمی روحی شیخ پیر محمد قنوجی تحریر یافت بیت
بر آن شکر که از لطف قادر جاوید / شکفته شد گل دولت
بوستان امید / خط طلب سرا با طرب مألوف تهنیت و صنوف
تحیت از زمان انبساط و دل نشاط بیان با اتصال
مژده زبان مشترک غلام خامه از نگین نامه را مسرت انگیز
میگرداند و زمان محمود و اوان مسعود سرورش فرصت انجمن
بشارت

بشارت بگوش فیض از بشارت بگوش محبان فراموش
رسانید و خاطر مخلصان بلبل و بهجت را بدین نغمه روح
افزا خورسند گردانید فرخنده طالعی که قدسیان افلاک
گوهر انجم بر فرش نثار ساختند و صوفیان خاک نورد طارم را
پرداختند فلک از نهایت کامرانی برقص درآمد و هلال
از غایت شادمانی صورت مهد بر آمده فیض اعجاز عیسوی
بدایه گری خود را غنیمت امود نمود و بیضای موسوی از
شمع تجلی جمالش روشنی بر چهره فزود آفتاب جهانتاب
بکمال شوق ذره صفت مهر بخش گزید و زهره زلیخا مثال
مشتری آن یوسف کنعان جمال گردید بیت سبز در گلزار
جمال خوبی او / گنبد پیر فلک یعقوبی او غرض که در خانه
شادیانه و کامرانی و در هر کاشانه شادمانی ست افزید کار

لیل و نهار با ماه از فیض افتاب خلعت پوش و مشتری
را طیلسان سعادت بر دوش بست آن اختر منیر
برج سعادت و اقبال را چون افتاب درخشان وارد
و چمن طراز روزگار با ابر بهار طراوت بخشای چهره گل
و عشوه کشای منقار بلبل بست آن تازه نهال گلشن
فضل و کمال را ثمرات مدارج حال و مال متنعم گرداناد بحرمة
النبی واله الامجاد مراسله سیوم در تهنیت صحت از بیماری بدوستی
تحریر یافت الوف حمد و سپاس شافی مهمال و صنوف
شکر و ستایش ایزد متعال که الحمید خصال خجسته افعال
را از بند فرش ضعف و ناتوانی بعرش صحت و کامرانی
رسانید و خاطر دوستان صاف مشرب را از بند
حزن و ملال ازاد گردانید بیت برین مژده گر جان فشانم

رواست

[illegible]

روا است خافظ حقیقی آن تازه نهال گلشن امال
و امانی را از صرصر شداید امراض جسمانی و روحانی محفوظ
گرداناد و در طبق ارزوی دل تودد منزل بمبارکی و خوبی
بجمیع مرادات صوری و معنوی رساناد بحرمة النبی
واله الامجاد مراسله چهارم در تهنیت شادی بخدمت رفعت
و اقبال مرتبت و ابهت اخلاص منزلت خان علوی
شان بازید خان تحریر یافت بیت صبا بخوشخبری هدهد
سلیمانست که مژده طرب از گلشن صبا آورد مخلص
حقیقی طلیعه طالب علم بعد تحریر الوف ادعیه و صنوف اثنیه
معروض میدارد که تهنیت مشحون بهجت مبارکباد مشتمل خاطر
عطوفت مظاهر میگرداند که از نسیم این بشارت فرخنده
اشارت ریاض امال و امانی مخلصان واثق الوداد

نضارت و تازگی گرفت و از شمیم این نوید سراسر امید
بمشام عیش و کامرانی دوستان راسخ الاتحاد طراوت
بی اندازه پذیرفت شکر ایزد را که دعای خیراندیشان
درجه اجابت یافت و آفتاب مقصود بر دوش
آرزوی نشان تافت بحکم آنکه ذات سامی صفات
انوار الفطرت دقیقه شناس شایسته خدمات بلندست
این مراتب که دیده جزو بیست کار کلی هنوز در
قدرست بمقتضای مهربانی که در طلب دوستدار
ایمای رفته بود خورسندی افزود اگرچه خیرخواه در خدمت
فضایل پناه فواضل دستگاه میان محمد طاهر که تفضیلت
و کمالات ایشان بران مامن خیراندیشان ظاهرست
بجمعیت تمام میخوانند و تلافی ایام معطله خاطر خود را مشغول

خطرات

خطرات لهو و لعب نمیگردانند ولیکن ازانجا که خیرطلب جان
نثار در مینیاب بی اختیارست عزم بالجزم دارد که بعد
یکهفته صحبت **بیت** امید بسر کوی تو پویان پویان عشاق
وصل تو جویان جویان تا مسند سپهر با اقبال آفتاب
مزین و مجلی و پایه کرسی بدولت عرش مشرف و معلی باد
مسند امالت و افضال را وجود فیض آمود مبارک
ذات منبع الجود را مسند جاه جلال فرخنده مآل باد
قسم دوم در مکاتبات تعزیت آمیز مکاتبه تعزیت
پدر بدوستی تحریر یافت مصیبت نامه که مطلعش
افروز جان و مقطعش سوز روان بود رسید بر
واقعه جانگاه آگاه گردانید حقا که ازین خبر وحشت
اثر ذائقه را حلاوت زندگانی تلخ نمود باصره را سرمه

حقیقت

شام ماتمی تیرگی افزود و صبح از مشاهده این حال گریبان خود
دریده و شام از ملاحظه این ملال لباس سیاه پوشیده
فلک را از بار غم و الم پشت دوتا گردید از چشم ملک خونابه
حسرت چکید آفتاب را از غایت درد رخ زرد گشت
و ماهتاب چون اهل ماتم در حلقه هاله نشست لب آب
از طراوت افتاد خاک خشکی بنیاد نهاد آتش خرمن
خود را پاک بسوخت باد مجنون وار اسباب نوحه
گری اندوخت هرگاه جهان را حال چنین باشد
دردناکی من دوستدار صورت و معنی را که تواند بشناخت
و بهم نشینی این زاویه گزین الم توان پرداخت بیت
همه تن خون شوم ز گریه چکم گر بدانم که گریه را اثر است
القصه ازین داستان آتش فشان دامان قلم میسوزد

دیگر بیان

دیگر بیان کاغذ مشعلها میفروزد و از انجاکه دست
بر افریدها از نقد بقا کوتاه و همه را برین شاه راه است
درین صورت امینی شناس کارخانه تقدیر را ناگزیر
انکه اولا خود بصبر گراید و بعد ازین غمزدگان مصیبت
اگین را تسلی نماید ان الله مع الصابرین مراسله
دویم در تعزیت پدر دوستی ترقیم یافت خبر وحشت
اثر واقعه هایله الگل گلشن سرو باغستان قدس داغهای
تازه تازه بر دلها نهاد شبنم اشک از چشم افشاند بیگانه
گشاده نگران ماند و سوسن کبود پیرهن زبان را از
گفتگو ببست و غنچه بصد تنگدلی در زاویه نشست
لاله از غایت حزن غرق خونابه حیرت گردید سنبل بپیشانی
چون زلف مهوشان بر خود پیچید بس کن بس کن که از

... روف ... غم اندوز زبان قلم ... تقریر

... زبان مشعلها ... حکم

لباس حیات ... ربست و عیش نشاط ...

رباط ناپایدار النشاد ... کامکار بعر ... فهی

شکیبای معتصم ... سبب بحزن و فزع نکشاند و

با استقلال کمال دلبری و تسلی متعلقان خود زانند

بیت
گر نخل ... میوه او پاید از ماند دریا اگر گذشت

در شناهوار یاد ... دوستی بدن

تحریر یافت از استماع قصه ... وطن

گر نهان بهشت برین غم اغوش چن ... ان

خلد فیض اکبن مرحوم مغفور بالم و تحریر نموده ابواب حزن

و ملال بر ... گشوده و کتاب از غایت الم ... کهان

گردید

جده وادا طغا ... | باجا بول جنگل ... بون
هست نیاج نام ... | خارنه سانی اکر ...
ایاج ... | خارنه هندوی رنگ ...
هندی امد بفارسی سامن | سانه را تو خود بکو ...
هند عبارن حطاب هندوی | هست ایاج سوت ...
نام خسرو ... شنو از من | ... امده ... خوش ...
... بپاوج کیلن بهو | بهتر در فارسی ای ابو
خواهر ... بسر چه پوت | ریسمان فارسی هندی سوت
خالق باری هوی تمام | دو جگمین رهی خسرو کا نام

تمام شد

[illegible] ... فرمایش ... رام ... مرحوم ... سرچرتیخ

8/-

8/-